

## روابط سیاسی صفویه و گورکانیان هند در عصر شاه صفی

جهانبخش ثواقب<sup>۱</sup>

فریده مروّتی<sup>۲</sup>

پروین رستمی<sup>۳</sup>

### چکیده

روابط صفویه با همسایگان خود در دوره زمامداری شاه صفی، دوره‌ای از درگیری‌های نظامی و ناآرامی‌های مرزی را تجربه کرد که گرچه تهاجمات اوزبکان به خراسان، سرانجام دستاوردی برای آنان نداشت، اما دولت عثمانی، بغداد را از ایران جدا کرد و قندهار نیز به دست گورکانیان افتاد. بروز این وقایع، نشانه‌ای از ضعف و ناکارآمدی شاه صفی در اداره کشور بود که همسایگان را به تکاپو انداخت تا از فرصت پیش آمده پس از مرگ شاه عباس اول، اهداف خود را در خصوص نواحی مورد اختلاف به اجراء گذارند. جدا شدن قندهار، فصل دیگری از روابط ایران و هند را بر سر این ایالت رقم زد و مناسبات صفویه و گورکانیان را بار دیگر متشنج گردانید، هر چند که به بحرانی جدی در روابط طرفین نینجامید. در این مقاله به شیوه توصیفی-تحلیلی، روابط صفویه و گورکانیان در زمان شاه صفی و شاه جهان، علل و زمینه‌ها به‌ویژه کشمکش بر سر قندهار و پیامدهای آن بررسی و تحلیل می‌شود. یافته پژوهش نشان می‌دهد که قندهار همچون گذشته عامل اصلی در صورت‌بندی مناسبات دوجانبه بوده و اقدامات شاه جهان برای تصرف این ایالت، روابط دو دولت را شکننده ساخت؛ اما به قطع روابط کامل یا اقدام نظامی هند برضد ایران منجر نشد.

### واژگان کلیدی:

ایران، هند، صفویه، شاه صفی، گورکانیان، روابط سیاسی.

---

درجه مقاله: علمی- ترویجی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱۱/۱۸

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۸/۱۱

۱. استاد دانشکده تاریخ دانشگاه ادیان و مذاهب، قم- ایران (نویسنده مسئول) jahan\_savagheb@yahoo.com

۲. دانش‌آموخته دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه لرستان، خرم‌آباد- ایران morovati.fa@gmail.com

۳. عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی، کرمانشاه- ایران parvin.rostami@yahoo.com

## مقدمه

دولت صفویه (۱۱۳۵-۹۰۷ ق. / ۱۷۲۲-۱۵۰۱ م.) از آغاز تأسیس با همسایگان خود مناسباتی برقرار کرد که گرچه وجه غالب آن با عثمانیان و اوزبکان، درگیری‌های نظامی و اختلاف و ستیزه بود، اما با گورکانیان هندوستان تا حدودی متفاوت بود. دو دولت صفویه و گورکانیان هند از ابتدای تشکیل که تا حدودی هم‌زمان هستند، به مدتی حدود دو سده روابط سیاسی را در اشکال دوستی و سازش و گاهی رقابت و خصومت، همچنان حفظ کردند. عوامل گوناگونی بر روی مناسبات فی‌مابین تأثیر داشت که گاه مناسبات را دوستانه و گاهی نیز روابط حسنه را به برخوردهای نظامی و خصومت تبدیل می‌کرد. مسائل فرهنگی و روابط فرهنگی بین دو کشور، حضور تعداد زیادی ایرانی در دربار هند در رشته‌های گوناگون، علاقه‌مندی امپراطوران گورکانی هند به فرهنگ و تمدن ایرانی، علاقه‌مندی دو کشور به اتحاد در برابر تهاجمات اوزبکان و همسایگی قدرتمند هر دو دولت از جمله عواملی بود که مناسبات دوستانه دو دولت را تشکیل می‌داد. عواملی نیز وجود داشت که موجب برخورد میان صفویه و گورکانیان هند می‌شد و روابط دو دولت را گاه به تیرگی می‌کشاند. اختلافات فرقه‌ای و مذهبی، مسئله قندهار، فوشنج، ناحیه کیچ مکران و ایالت دکن از جمله این عوامل اختلاف به‌شمار می‌آمدند. در سلطنت شاه صفی رابطه دوستانه گورکانیان و صفویه که به‌صورت دیپلماتیک همچنان ادامه داشت، بار دیگر بر سر قندهار که نیروهای شاه جهان (حک ۱۰۶۸-۱۰۳۷ ق. / ۱۶۵۸-۱۶۲۸ م.) آن را از حوزه حاکمیتی صفویه جدا کردند، شکنده شد، هر چند به قطع رابطه سیاسی نیانجامید. در این دوره، حمایت ایران از حکومت‌های دکن نیز ناخرسندی گورکانیان را دامن می‌زد و تلاش آنها را برای تغییر این سیاست برمی‌انگیخت.

این مقاله کوششی است برای بررسی مناسبات سیاسی و نظامی شاه صفی صفوی با شاه جهان گورکانی (مغولی یا تیموری هند) و در آن، افزون بر طرح عوامل اختلاف بین طرفین و اعزام سفارت‌های دوجانبه، سیاست‌های شاه صفی و شاه جهان در این ارتباط بررسی و تحلیل شده است. بی‌گمان، بررسی و شناخت عوامل هم‌گرایی یا واگرایی میان دولت‌های همسایه در برهه‌های تاریخی، ضمن اینکه از ضرورت‌های پژوهش تاریخی است، در شرایط کنونی نیز به‌منظور پرهیز از آسیب‌ها و تقویت مبانی استحکام پیوند دولت‌ها دارای اهمیت است. اساس پژوهش بر طرح این پرسش قرار دارد که عامل اصلی در صورت‌بندی مناسبات صفویه و گورکانیان در دوره سلطنت شاه صفی و شاه جهان چه بوده است و چرا برای دست‌یافتن به پاسخی مناسب و ادامه روند پژوهش، این فرضیه را می‌توان به‌کار بست که ایالت قندهار به

سبب موقعیت راهبردی (نظامی، ارتباطی و اقتصادی) عامل کانونی در صورت‌بندی رابطه صفویه و گورکانی در این دوره بوده است؟ پژوهش حاضر از نوع پژوهش‌های تاریخی است که آگاهی‌های آن از منابع تاریخی به‌روش کتابخانه‌ای فراهم آمده و با رویکرد توصیفی-تحلیلی ساماندهی شده است.

### پیشینه پژوهش

در ذکر پیشینه موضوع بر مبنای همان گزارش‌های مورخان رسمی صفویه و گورکانی در این باره، نویسندگان صفویه‌پژوه معاصر نظیر ریاض‌الاسلام (۱۳۷۳)، عبدالحسین نوایی (۱۳۷۷)، خانبابا بیانی (۱۳۷۹) و دیگران نیز روابط کلی صفویه و گورکانیان را و سوکمار رای (۱۳۸۳) آمدن و برگشتن همایون به ایران را به‌شیوه‌ای توصیفی در نوشته‌های خود بیان کرده‌اند. در قالب مقاله‌پژوهی نیز به مواردی می‌توان اشاره کرد که تکرار همان گفته‌ها است، نظیر هوشنگ جباری (۱۳۸۴) که به نقش قندهار در روابط میان ایران و هندوستان پرداخته است، حسین رئیس‌السادات (۱۳۸۴) تصرف قندهار در دوره شاه عباس دوم را مطرح نموده و حسن هاشمی زرج‌آباد و علی زارعی (۱۳۸۴) به تعاملات تاریخی ایران و هند در عصر صفوی توجه کرده‌اند. محمد منصوری مقدم و همکاران (۱۴۰۰) اهمیت استراتژیک قندهار و تأثیر آن بر روابط صفویان و گورکانیان هند (دوره سلطنت شاه عباس اول) را بررسی کرده‌اند. اما دو مقاله جهانبخش ثواقب (۱۳۸۳ و ۱۳۸۴) به ترتیب در باره شورش علیمردان خان زیک و شورش شیرخان افغان، بخش‌هایی از آنها با موضوع این مقاله ارتباط دارند. مقاله حاضر، به‌طور ویژه مناسبات صفویه و گورکانیان را در عصر شاه صفی با ذکر زمینه‌های تاریخی، عوامل و پیامدها مورد بررسی و تحلیل قرار داده است.

### زمینه تاریخی مناسبات

روابط سیاسی صفویان با گورکانیان هند به همان آغاز تشکیل دولت صفویه در ایران یعنی اوایل سده دهم هجری/ شانزدهم میلادی و رابطه دوستانه شاه اسماعیل صفوی (حک ۹۳۰-۹۰۷ق./ ۱۵۲۴-۱۵۰۱م.) و ظهیرالدین محمد بابر گورکانی (حک ۹۳۶-۹۳۲ق./ ۱۵۳۰-۱۵۲۶م.) پسر عمر شیخ، نواده امیر تیمور و مؤسس سلطنت تیموری هند برمی‌گردد. پس از آن، روابط دوستانه دو کشور همچنان استوار بود و در عصر پادشاهان بعدی صفویه: شاه طهماسب (حک ۹۸۴-۹۳۰ق./ ۱۵۷۶-۱۵۲۴م.)، اسماعیل دوم (حک ۹۸۵-۹۸۴ق./ ۱۵۷۷-

(۱۵۷۶)، محمد خدابنده (حک ۹۹۵-۹۸۵ ق. / ۱۵۸۷-۱۵۷۷ م.)، شاه عباس اول و سلاطین گورکانی: نصیرالدین محمد همایون (حک ۹۶۲-۹۳۷ ق. / ۱۵۵۶-۱۵۳۰ م.)<sup>۱</sup>، جلال‌الدین محمد اکبر (حک ۱۰۱۴-۹۶۳ ق. / ۱۶۰۵-۱۵۵۶ م.) و جهانگیر (حک ۱۰۳۷-۱۰۱۴ ق. / ۱۶۲۸-۱۶۰۵ م.)، تا عصر شاه صفی و شاه جهان به‌رغم برخی تنش‌ها بر سر قندهار و برخی نواحی دیگر، تداوم یافت.

عامل اصلی برخورد بین دو دولت پیش از هر چیز قندهار بود که گاه روابط آن دولت‌ها را به سردی می‌کشاند؛ اما به قطع رابطه و کشمکشی طولانی و تهدیدکننده نمی‌انجامید. با تصرف قندهار توسط هر کدام، باز با مدارا روابط دوستانه را ادامه می‌دادند. در دوره شاه صفی، از عوامل تنش‌زا بین ایران و هند، ناحیه کیچ مکران از توابع سند پیش‌تر توسط شاه عباس اول در ۱۰۱۸ ق. / ۱۶۰۹ م. اندکی پس از مرگ اکبر شاه گورکانی به‌طور قطعی به ایران منضم شده بود (منشی، ۱۳۷۷: ۱۴۲۲/۲-۱۴۲۱ و ۱۵۸۵/۳-۱۵۸۴). فوشنج نیز در قلمرو صفویه و توسط حاکم صفوی اداره می‌شد. قندهار نیز که از زمان شاه عباس اول از دست گورکانیان خارج شده بود، در زمره ایالات صفویه قرار داشت. با این وجود، نقشه شاه جهان برای تصرف قندهار عاملی مهم در مناسبات شاه صفی و شاه جهان را در این دوره شکل داد که لازم است به تحولات قندهار و اهمیت آن در این مناسبات پرداخته شود.

### موقعیت قندهار

ایالت قندهار از ولایات سرحدی صفویه و حد فاصل میان قلمرو این دولت و هندوستان قرار داشت (نصیری، ۱۳۷۱: ۷۱). به لحاظ تقسیمات کشوری و جغرافیای سیاسی ایران در عهد صفویه یکی از بیگلربیگی‌ها به‌شمار می‌آمده و مناطقی چون شال، مستنگ (مستان یا مستانک)، زمین‌داور، بُست، فوشنج، قلات غلزه، قلات بنچاره بلوچ، کرشک تا سرحد فراه و اسفزار از توابع آن برشمرده می‌شده است (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۴؛ مستوفی بافقی، ۱۳۹۰: ۲۶۳-۲۶۱). در نوشته‌های اداری اواخر صفویه، امرای تابین (تابع) بیگلربیگی قندهار بدین‌صورت آمده است: حاکم زمین‌داور و غوریان، حاکم بست و کوشک (کرشک)، حاکم ایل کری و یکه (لوکه) بادغیس و تیموری و علی‌خواجه و میرعارف بلوچ، حاکم ایل ابدالی، حاکم ایل هودجلی و غلج‌های و ناصری سکنه قندهار و قلات ترمک و حاکم الکای سیستان (میرزا

<sup>۱</sup> . همایون بخشی از این ایام را سلطنت نداشته است.

سمیعا، ۱۳۶۸: ۸۲؛ نصیری، ۱۳۷۱: ۷۳-۷۲).<sup>۱</sup> پس قندهار در جنوب‌غربی و غرب با سیستان، فراه و اسفزار هم‌مرز بود و ناحیه‌ای را که در کنار قسمت پایین رود هیرمند (هلمند) واقع بود و به گرمسیر قندهار شهرت داشت و ناحیه زمین‌داور را با قلعه‌ای به‌همین نام شامل می‌شد (منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۷۵۳، ۷۵۲؛ ربورن، ۱۳۸۳: ۲۰-۱۸). از سویی، قندهار در ملتقای راه‌های منتهی به کابل و هرات واقع شده و بر تمام افغانستان غربی تسلط داشت و دارای موقعیت راهبردی بود، به سهولت قابل دفاع بود و به‌راحتی به آب دسترسی داشت که این خود عاملی مهم در جنگ‌های آن زمان بود. تملک قندهار برای امنیت کابل و نیز خراسان ضروری بود. در نتیجه، این شهر به‌طور اجتناب‌ناپذیر، اساس رقابت و مجادله بین گورکانیان هند و صفویان درآمد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۶۴؛ بیانی، ۱۳۷۹: ۶۱۶-۶۱۲). شهرت، ملاحظات راهبردی و علائق اقتصادی و مالی از عواملی بود که در رقابت بر سر قندهار مطرح می‌شد. در این میان، به‌گمان ریاض‌الاسلام، ویژگی اصلی رقابت ایران و هند بر سر قندهار، کسب شهرت بود که برای پادشاهان آسیایی امری حیاتی تلقی می‌شد؛ زیرا پیروزی ایران یا هند در قندهار موجب می‌شد که همسایه‌ها به‌ویژه اوزبکان، رابطه دوستانه‌ای با ایشان برقرار کنند و از تهدیدات مرزی دست بردارند (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۶۵).

بنابراین، قندهار در سده‌های ۱۲-۱۰ هجری/ ۱۶-۱۸ میلادی به لحاظ اهمیت دفاعی-راهبردی، اقتصادی-تجاری و ارتباطی، جایگاه مهم و ممتازی در منطقه آسیا پیدا کرد. منازعه بر سر قلعه قندهار در اغلب اوقات موضوع عمده‌ای بود که موجبات کدورت بین سلاطین گورکانی و صفوی را فراهم می‌نمود. هرکدام از دو دولت صفویان و گورکانیان هند سعی می‌کردند این ناحیه را در اختیار خود داشته باشند. از این رو، قندهار بارها بین دو دولت دست‌به‌دست می‌شد. این شهر تا زمان شاه عباس دوم گاهی متعلق به ایران و زمانی به هندوستان تعلق داشت، اما از آن پس تا پایان صفویه به‌طور قطع جزء ایران شد و تلاش‌های دولت هند برای تصرف آن به جایی نرسید. گورکانیان از تصرف قندهار چند هدف را دنبال می‌کردند: ۱. تسلط بر افغانستان غربی و کنترل بر قبایل افغان و بلوچ و قوم اوزبک که گهگاه با سرکشی‌های خود در دسرهای بزرگی را برای گورکانیان ایجاد می‌کردند؛ ۲. نگهداری و حفاظت از مرزهای غربی هندوستان در مقابل تهاجمات بیگانگان، چرا که هیچ موانع طبیعی قابل دفاعی به مستحکمی قلعه قندهار وجود نداشت. صفویان نیز از لحاظ دفاعی، حراستی و اقتصادی به قندهار نظر داشتند، چنانکه با تسلط بر این قلعه می‌توانستند بر تحرکات اوزبکان

۱. در باره توابع قندهار و قلاع آن همچنین، ر.ک: حبیبی، ۱۳۸۹/۲۰۱۰: ۲۰۵-۲۰۲.

و سایر اقوام نظارت کامل داشته باشند و مرزهای شرقی و ایالت های مهم از جمله هرات را از دستبرد و غارت آنها درامان نگهدارند.

### اهمیت نظامی قندهار

قندهار دارای قلعه‌ای مستحکم و راهبردی بود که از جنبه نظامی بر اهمیت این شهر می‌افزود. مورخان ایرانی و هندی در عظمت، استحکام، استواری و متعلقات این قلعه به‌شگفتی سخن گفته‌اند. به گزارش نصیری، قلعه قندهار در استحکام و استواری نظیری در ایران نداشت و تصرف آن از طریق جنگ دشوار بود و پادشاهان اغلب بدون درگیری آبا و اجدادی از سوی حاکمان قندهار به یکی از طرفین درگیری آن را تسخیر می‌کردند (نصیری، ۱۳۷۱: ۷۱). همین جدال بر سر قلعه قندهار و دست به دست گشتن آن بین صفویه و گورکانیان موجب شده بود که پادشاهان هر دو کشور در استحکام آن بکوشند تا جایی که به تدریج چنان شد که «به استحکام قلعه قندهار در بلاد مشهوره عالم قلعه‌ای نبود» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۱۱). شرح حصارهای وسیع هفتگانه قلعه، دروازه‌ها، برج‌ها و امکانات موجود در هر کدام از قلعه‌ها که نشان از عظمت و اهمیت قندهار در این دوره داشته، در گزارش‌های موجود به تفصیل آمده است.<sup>۱</sup> شاید به دلیل همین اهمیت بوده که قندهار در دوره صفویه عنوان «دارالقرار» (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۵؛ نصیری، ۱۳۷۱: ۱۲۱؛ منشی، ۱۳۷۷: ۳/۱۷۳۳؛ میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۸۲؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۸۸) داشته است.

برخی مورخان، قلعه قندهار را از «حصون منیعه» دانسته‌اند که در استواری مورد ضرب‌المثل بوده است (کنبو، ۱۹۶۸: ۲/۲۳۸) و یا آن را از قلاع مشهور ذکر کرده‌اند که به‌متانت و دشوارگشایی شهرت خاصی داشته است (لاهوری، ۱۸۶۷: ۱/۳۷۴) و جهانگردی معروف، این شهر را از حیث استحکامات نظامی، نخستین قلعه ایران ذکر کرده است (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۹۷). قندهار، شهربندی (حصاری) استوار داشت و چون لشکری شهر را محاصره می‌کرد، بلندی آن حصار از حد تصور آنها بسیار بالاتر بود (رازی، ۱۳۸۹: ۱/۳۲۶). از این توصیفات برمی‌آید که قلعه قندهار بسیار مستحکم و تصرف آن به آسانی ممکن نبود و برجسته‌ترین پادشاهان نیز در تسخیر آن با دشواری مواجه می‌شدند. نیرویی اندک و برخوردار از یک فرمانده کاردان می‌توانست شهر را برای مدت طولانی در اختیار خود نگه دارد. همین

<sup>۱</sup> در این زمینه بنگرید به: مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۱۴-۱۰؛ زمجی اسفزاری، ۱۳۳۸: ۳۴۰؛ مستوفی بافقی، ۱۳۹۰:

تسخیرناپذیری و موقعیت راهبردی قلعه با ویژگی‌های دیگر باعث می‌شد که سه قدرت آن زمان: صفویان، گورکانیان و اوزبکان برای تصاحب این قلعه تلاش خود را انجام داده و از هیچ اقدامی فروگذاری نکنند.

پس از اینکه کابل و غزنه و قسمتی از بلوچستان در امپراطوری گورکانی قرار گرفت، سیطره بر قلعه قندهار برای گورکانیان اهمیتی اساسی یافت. خط کابل-غزنه-قندهار، مرزی راهبردی و مهم را تشکیل می‌داد و آن سوی کابل و خیبر هیچ خط دفاعی طبیعی وجود نداشت؛ افزون بر این، تصاحب قندهار کنترل قبایل افغان و بلوچ را آسان می‌ساخت و صفویان به‌عنوان جانشینان پادشاهی هرات، قندهار را میراث خود می‌دانستند. به هر حال، قندهار برای ایران نه تنها اهمیت حراستی و حفاظتی داشت و مهم تلقی می‌شد، بلکه پایگاهی اساسی در یک نظام دفاعی به‌شمار می‌آمد. از لحاظ دفاع راهبردی، نیاز گورکانیان به قندهار ضروری‌تر از نیاز ایران بود؛ اما ملاحظات دیگری قلعه را برای صفویان مطلوب‌تر ساخته بود تا گورکانیان (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۶۵-۲۶۴)؛ از این رو، صفویان به حفظ و حراست قندهار توجه ویژه‌ای داشتند. به دستور شاهان صفوی، هر ساله جمعی از طوایف قزلباش در پادگان آن ولایت تعیین می‌شدند که به حراست قلعه قندهار و دفع دشمنان اقدام نموده و در آنجا محافظ باشند (نصیری، ۱۳۷۱: ۷۲). متون دیوانی، آمار ملا زمان حاکم قندهار را ۱۱۲۳ نفر ذکر کرده‌اند (نصیری، ۱۳۷۱: ۷۲؛ میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۸۲).

### اهمیت اقتصادی قندهار

افزون بر اهمیت نظامی، قندهار از آنجا که پیوسته محل عبور و مرور تجار هندی و ایرانی بود، از نظر اقتصادی و تجاری نیز برای دو کشور هند و ایران حائز اهمیت بود (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۹۷). قندهار نظر به موقعیت جغرافیایی خود یک راه ترانزیت و مرز مهم تجاری بین هند و ایران و کشورهای غربی بود و کالاهای این دو کشور از قندهار به ترتیب به غرب و شرق انتقال می‌یافت و هر دولتی که بر این قلعه تسلط داشت، از حق عبور کاروان‌ها و اقامت آنها در این شهر سود سرشاری را نصیب خود می‌ساخت. این موقعیت، شهر قندهار را به‌مثابه نقطه اساسی تجارت زمینی بین ایران و هند درآورد که این دو کشور بر سر تصاحب آن مدت دو قرن کشمکش داشتند. اجناس و کالاهایی که وارد بندرعباس می‌شد، از یک‌سمت یا به‌طرف شمال شرق از طریق جیرفت، بم، کرمان، یزد و اردکان ارسال می‌گشت و در اینجا به طرف جاده مرز شرقی به موازات دشت کویر تا طبس، بیرجند، فراه و قندهار تا هند می‌رفت و یا

اینکه به سمت شرقی از راه بم به سیستان و دره هیرمند تا قندهار ارسال می‌شد. در قندهار دو راه وجود داشت که یکی به شمال از طریق غزنه و کابل تا آسیای مرکزی می‌رفت و دیگری به شرق تا مولتان<sup>۱</sup> و لاهور کشیده می‌شد (فریر، ۱۳۸۰: ۲۶۶، ۲۶۵). راهی نیز از اصفهان از طریق گرگان و خراسان به قندهار می‌رسید که تاورنیه جزئیات این مسیر را (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۹۶-۶۹۵) به تفصیل و با ذکر ارقام مسافت بین منازل راه بیان کرده است.

کاروان‌های عرب، هندی، ایرانی و بازرگانان یهودی و ارمنی در این راه‌ها به قندهار رفت‌وآمد می‌کردند. این کاروان‌ها، کالاهای ارزشمند و گران‌بهای هندی نظیر ادویه‌جات، شکر، عاج و جواهرآلات را به قندهار می‌آوردند و اقلام عمده تجارتنی نظیر قالی، پوست، اسب، قاطر و انواع میوه‌ها نیز از افغانستان و از طریق قندهار به هند می‌رفت (غوئی، ۱۳۵۴: ۱۱۷؛ ثواقب، ۱۳۸۳: ۵۳). روناس، شوره، مروارید، گلاب و سایر عطریات و عرق‌های گیاهی، ابریشم و منسوجات، تنباکو و توتون، پسته و انواع خشکبار، ترشیجات، آلوبخارا، مرباجات، خرما، شراب، اسب و قاطر، چینی‌آلات، انقوزه، چرم ساغری و تیماج از کالاهایی بود که از ایران به هند می‌رفت (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۰۳-۶۰۱؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۱/۲؛ ۹۰۳؛ جملی‌کارری، ۱۳۸۳: ۱۷۹-۱۷۷). مس، آهن، فولاد، پارچه (منسوجات)، شکر، قند، انواع خشکبار، زعفران، نیل، قهوه، ادویه، صمغ و دیگر کالاها از هند به ایران وارد می‌شد (فریر، ۱۳۸۰: ۲۴۰-۲۳۸). یکی از مسیرهایی که این کالاها را تبادل می‌کرد، از راه خشکی از قندهار می‌گذشت و حقوق گمرکی زیادی را برای شاه ایران زمانی که قندهار را در دست داشت، حاصل می‌کرد؛ زیرا جز از راه سبند، راه دیگری وجود نداشت که از راه زمینی، هند را از قسمت شمالی مولتان و سایر نواحی به ایران متصل سازد؛ بنا بر این، کاروان‌های زیادی در این مسیر بین ایران و هند در رفت‌وآمد بودند و فقط در زمان جنگ بر سر قندهار این رفت‌وآمدها کاهش می‌یافت (فریر، ۱۳۸۰: ۲۶۵). یکی از وظایف اصلی حاکم قندهار تأمین امنیت، جلوگیری از دستبردهای قبایل غارتگر و محافظت مسافران و بازرگانان بود. بعضی مواقع حکام قندهار از عبور یا توقف کاروان‌ها در شهر قندهار، درآمد هنگفتی به دست می‌آوردند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۹۸).

در این دوره، تجار زیادی از ایران به هند می‌رفتند و تجار هندی نیز که به ایران می‌آمدند، در گسترش روابط اقتصادی میان صفویان و گورکانیان مؤثر بودند. تجار هندی که به «بانیان» معروف بودند، یکی از گروه‌های مهم خارجی مقیم اصفهان بودند و مکان‌های تجاری مخصوصی را به خود اختصاص داده بودند. آمار تا حدی اغراق‌آمیز ۱۰ تا ۱۲ هزار نفر

۱. شهری میان قندهار و لاهور از ولایت سند

از آنان که بیشتر به صرافی می‌پرداختند، گزارش شده است (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۰۹؛ اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۶۱۱/۲، ۵۴۵). این تاجران محصولات متنوعی را از ایران صادر می‌کردند و با تقدیم هدایای فراوانی به شاه صفی توانستند نظر او را برای اقامت در ایران و انجام امور تجاری کسب کنند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۱۳). کاروان‌های بانیان یا هندی‌های گجراتی از راه خشکی قندهار رفت‌وآمد می‌کردند و در حوزه خلیج فارس نیز از فعالان تجاری بودند که شبکه ارتباطی آنها از سمت غرب تا دریای سرخ امتداد می‌یافت. تعداد زیادی از آنها در شهرهای بندری جنوب ایران به‌ویژه بندرعباس زندگی می‌کردند (متی، ۱۳۸۷: ۱۲۳). غیر از هندوهای بانیانی، گروه دیگری از سنی‌های هند که «صادقیان» خوانده می‌شدند، مشغول تجارت زمینی از مسیر قندهار بودند (متی، ۱۳۸۷: ۱۳۰). مشارکت آرامنه نیز در تجارت با هند نیز افزون بر راه‌های دریایی، راه‌های زمینی را هم دربرمی‌گرفت. مسیر زمینی قندهار یکی از این راه‌ها بود که بیشتر تجارت پارچه این مسیر در دست آرامنه بود و حضور آرامنه ایرانی در هند، فعالیت تجاری آنها را از طریق خلیج فارس نیز تسهیل می‌کرد. یکی دیگر از حوزه‌های مهم که تجار آرامنه در آن نقش فعالی داشتند، حمل مقدار زیادی شمش طلا و سکه ایران به هند بود (متی، ۱۳۸۷: ۱۱۷). خلاصه اینکه تجارت میان ایران و هند به‌شکل گسترده‌ای از مسیر خشکی و دریا جریان داشت. عواملی چون امنیت و آبادانی راه‌ها، کاروانسراهای مناسب بین‌راهی و حمایت پادشاهان صفویه از تجارت در رشد این روابط تجاری تأثیر داشت. بعضی از پادشاهان صفوی، بیشتر از طریق حکام منصوب خود در قندهار، عوارض گمرکی را به‌عنوان حق عبور (ترانزیت) از کالاها می‌گرفتند.

در خصوص اهمیت اقتصادی قندهار طی گزارشی آمده که این شهر ۵۲۷ تومان نقد و ۳۵۱۲۰ خورار غله مالیات می‌داده است (بیانی، ۱۳۷۹: ۶۱۶). به گزارش اولئاریوس (۱۳۶۹: ۷۴۴/۲)، در زمان شاه صفی، قندهار به تنهایی سالانه یک میلیون تالر به عنوان مالیات و حقوق گمرکی به خزانه شاه می‌پرداخته است. نصیری در رساله‌ای که اواخر تسلط افغان‌ها بر ایران نوشته، مداخل قندهار را بدین صورت برآورد کرده است: «موجودی آن مبلغ شانزده‌هزار و هفتصد و نود و نه تومان و کسری و یک‌هزار و نهصد و سی و شش تومان و یک‌هزار دینار و کسری نقصان آن است و مبلغی دیگر از بابت انقوزه چینی و غیره، وجوهات هوایی که مبلغ آن معین نیست و بلامبلغ است، تخمیناً بیست و دو هزار تومان می‌شود و در زمان علیمردان خان که از این اوجاق روگردان شده به هندوستان رفت، سالی مداخل آن سی‌هزار تومان و مساوی آن هوایی نیز مداخل داشت» (نصیری، ۱۳۷۱: ۷۲-۷۱).

### زمینه‌های تاریخی کشمکش صفویه و گورکانی بر سر قندهار

در آغاز دولت صفوی (اوایل سده دهم هجری/ شانزدهم میلادی) ولایت قندهار با ممالک خراسان، مرو، خوارزم و سیستان تا حدود کابل و بدخشان در دست سلطان حسین میرزای بایقرا از نوادگان امیر تیمور گورکان بود. در این زمان قندهار اگر چه بخشی از امپراطوری تیموریان هرات بود، اما به دست حکومت نیمه‌مستقل امیر ذنون (ذوالنون) ارغون اداره می‌شد. در نتیجه حوادثی که پس از مرگ ذوالنون (۹۱۳ق./ ۱۵۰۷م.) و حکومت پسرش شاه شجاع بیگ در قندهار پدید آمد، سرگرمی شاه اسماعیل به مرزهای غربی و درگیری با عثمانی و آنگاه شکست در چالدران و تلاش‌هایی که بابر برای تصرف قندهار به کار بست، سرانجام او توانست این شهر را در ۹۲۸ق./ ۱۵۲۸م. به تصرف درآورد. از این تاریخ، ولایات قندهار و زمین‌داور و نواحی کناره رود هیرمند، ضمیمه متصرفات بابر در هندوستان گردید و او حکومت این ولایات را به یکی از پسران خود به نام کامران میرزا سپرد که سیاستی ضد صفویه در پیش گرفت (بکری، ۱۳۸۲: ۱۰۳-۸۰، فرشته، ۱۳۸۸: ۱/ ۲: ۳۱؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/ ۵۹۰-۵۹۱؛ [بی‌نا]، ۱۳۶۳: ۴۱۰-۳۴۹؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۴۹-۱۴۸). در سال ۹۴۱ق./ ۱۵۳۵م. سام میرزا برادر شاه طهماسب که نایب‌السلطنه خراسان بود، همراه با لاله‌اش اغزیور خان شاملو تصمیم به فتح قندهار گرفتند که با مقاومت نیروهای کامران میرزا با شکست مواجه شد (روملو، ۱۳۸۴: ۳/ ۱۲۳۳-۱۲۳۰؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۰۳-۱۰۲؛ مبارک، ۱۳۷۲: ۱/ ۲۱۰). از این رو، در سال ۹۴۳ق./ ۱۵۳۷م. شاه طهماسب به قندهار لشکر کشید و آن را تصرف کرد؛ اما پس از بازگشت وی به قزوین، کامران میرزا توانست آن را بازپس گیرد (مبارک، ۱۳۷۲: ۱/ ۲۱۱؛ بداونی، ۱۳۸۰: ۱/ ۲۳۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ۳/ ۱۲۵۰؛ الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۳۵؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۵۱-۱۴۸؛ رازی، ۱۳۸۹: ۱/ ۴۵۱-۴۵۰).

شاه طهماسب بار دیگر مصمم شد که به قندهار حمله برد، اما تنش در مرزهای غربی و سرگرم شدن در جنگ با سلیمان خان قانونی، سلطان عثمانی به او چنین فرصتی را نداد. قندهار به طور کامل در دست کامران میرزا باقی ماند تا اینکه در سال ۹۵۲ق./ ۱۵۴۵م. توسط همایون و به کمک نیروهای صفویه از چنگ او خارج شد (بداونی، ۱۳۸۰: ۱/ ۲۴۵؛ رای، ۱۳۸۳: ۱۱۷-۱۱۳؛ نوایی، ۱۳۷۷: ۴۵-۴۴). با اینکه همایون طبق توافق با شاه طهماسب، قندهار را در اختیار نیروهای ایرانی گذاشت، اما حوادثی رخ داد که او ناگزیر قلعه را متصرف شد و حاکمی برای قندهار برگزید (روملو، ۱۳۸۴: ۳/ ۱۲۹۴-۱۲۸۹؛ خواندامیر، ۱۳۷۰: ۲۲۰-۲۱۴؛ فرشته، ۱۳۸۸: ۸۲/ ۲-۸۱، ۱۳۲-۱۲۷؛ بیات، ۱۳۸۲: ۵۹-۲؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۵، ۹۴-

۹۳، ۱۴۹-۱۴۸؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۹۵-۱۹۳؛ الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۵۲-۱۴۶). پس از مرگ همایون (۹۶۲ق./ ۱۵۵۵م.) و جلوس پسرش جلال‌الدین محمد اکبر، شاه طهماسب با اعزام نیرو توانست قندهار را در سال ۹۶۲ق./ ۱۵۵۵م. بار دیگر به تصرف ایران درآورد (فرشته، ۱۳۸۸: ۲/ ۱۵۵؛ روملو، ۱۳۸۴: ۳/ ۱۳۹۵-۱۳۹۴، ۱۴۰۶؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۹۷-۳۹۶).

پس از مرگ شاه طهماسب تا روی کار آمدن شاه عباس اول، اوضاع داخلی صفویه دچار آشفتگی گشت. اختلاف بین سران قزلباش بر سر جانشینی که به جنگ داخلی و هرج و مرج انجامید و سپس دوران کوتاه خونین پادشاهی اسماعیل دوم و ضعف و بی‌کفایتی شاه محمد خدابنده، آشفتگی داخلی و تجاوز عثمانیان و اوزبکان به مرزهای غربی و شرقی کشور را در پی داشت. از این رو، در آغاز پادشاهی شاه عباس اول، هنگامی که خراسان هنوز میدان تاخت‌وتاز اوزبکان بود، با پناهنده شدن دو تن از شاهزادگان صفوی که بر قندهار و ولایات کنار هیرمند حکومت داشتند، به جلال‌الدین محمد اکبر امپراطور هند، قندهار را با نواحی تابع آن تقدیم وی کردند و از این تاریخ یعنی سال ۱۰۰۰ق./ ۱۵۹۲م. بار دیگر این ولایات ضمیمه متصرفات امپراطوری تیموری هند گردید (منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۷۶۹-۷۵۲؛ شاملو، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۸۲؛ فرشته، ۱۳۸۸: ۲/ ۲۱۸؛ بداونی، ۱۳۸۰: ۲/ ۲۸۱، ۲۷۲، ۱۵۰).

شاه عباس پس از اینکه مخالفان و سرکشان داخلی را از میان برداشت و در سال ۱۰۰۷ق./ ۱۵۹۸م. اوزبکان را شکست داد و خراسان را از دست آنان خلاص کرد،<sup>۱</sup> در صدد استرداد قندهار از هند از طریق تلاش‌های دیپلماتیک و با اعزام سفرا برآمد. چون جلال‌الدین اکبر و پس از وی نورالدین جهانگیر از پس دادن قندهار خودداری کردند و سفارت‌ها نیز نتیجه نبخشید، سرانجام شاه عباس توانست با توسل به نیروی نظامی، قندهار را بازپس گیرد. اختلاف بین شاهزاده خرم و نورجهان بیگم و یاغی شدن شاهزاده بر پدر موجب شد که جهانگیر نتواند به موقع از قندهار دفاع کند و این وضع به نفع شاه عباس تمام شد. شاه صفوی پس از فتح قندهار، در آنجا سکه به نام خود زد و فرمان داد تا در مساجد خطبه به اسم او خواندند و خبر این فتح را به سراسر ایران رساند (منشی، ۱۳۷۷: ۳/ ۱۶۱۳-۱۶۰۵؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۸۸۲-۸۷۹؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۴۲۷-۴۲۴؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۱۹-۲۱۸).

۱. در این باره، ر.ک. سیاقی نظام، ۱۳۹۳: ۱۸۶-۸۹.

## تداوم مناسبات در دوره شاه صفی و شاه جهان (سفارت‌های دوجانبه)

مرگ شاه عباس اول (جمادی‌الاولی ۱۰۳۸/ ژانویه ۱۶۲۹) پس از تقریباً چهار دهه سلطنت، ایران را در موقعیت آشفته‌ای قرار داد. جانشین او شاه صفی، حاکم جوان و بی‌تجربه‌ای که به دلیل محصور بودن در اندرونی از هر نوع تجربه اداره کشور محروم بود، با شخصیتی جاه‌طلب در امپراطوری هند که از رهبری مقتدری برخوردار بود، یعنی شاه جهان مقارن گشت. تحولاتی که پس از مرگ جهانگیر و شاه عباس در دو کشور بروز یافت، تغییراتی را در روابط هند و ایران به دنبال داشت. شاه جهان امپراطور گورکانی هند که سودای بازپس‌گیری قندهار را از ایران در سر می‌پروراند، از همان آغاز باب روابط دیپلماتیک را با شاه جدید ایران باز کرد<sup>۱</sup> و این فرصت مناسب را سفارت بحری بیگ مامویی برای او فراهم کرد. بحری بیگ در سال ۱۰۳۸ ق. / ۱۶۲۸ م. از جانب شاه عباس (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴۱) برای تسلیت مرگ جهانگیر و ابراز شادباش جلوس شاه جهان به دربار امپراطور جدید هند اعزام شد و در واقع مأموریت داشت تا اطلاعات دست‌اولی از اوضاع هند کسب کند و به شاه گزارش دهد (نویسی، ۱۳۷۷: ۶۱؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۵۳)، لیکن این سفیر هنوز در راه بود که شاه عباس درگذشت. هنگام بازگشت این سفیر از هند در ۱۰۳۹ ق. / ۱۶۲۹ م.، شاه جهان سفیری مجرب به نام میربرکه را به دربار شاه صفی اعزام کرد. سفارت او از جنبه‌های بسیار به سفارت بحری بیگ شباهت داشت. از وی خواسته شده بود که با گزارشی از اوضاع ایران سریعاً بازگردد، ضمناً قرار بود هیأت سفارت بزرگی به‌هنگام بازگشت او اعزام ایران شود. میربرکه در دوازده ربیع‌الاول ۱۰۳۹ / ۱۶۲۹ م. به‌اتفاق بحری بیگ عازم ایران گردید. او با تشریفات مقتضی در دربار شاه صفی پذیرفته شد<sup>۲</sup> و پس از چهار یا پنج ماه به‌نحوی شایسته مرخص گردید (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۲-۷۳؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۱۵، ۱۲۲؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۷۸-۷۷؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۵۵-۱۵۳). شاه جهان در نامه‌ای که همراه میربرکه برای شاه صفی فرستاد، ضمن تبریک جلوس او به تخت سلطنت ایران، شاه صفی را مثل پسرش مورد خطاب قرار داد و با یادآوری رابطه دوستی دیرینه بین دو حکومت، پیشنهاد نمود که در

۱. در باره شاهزاده خرم معروف به شاه جهان و چگونگی به قدرت رسیدن او، ر.ک. منشی، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۷۷۸-۱۷۷۷؛ در باره نامه‌های ارسالی او و شاه عباس اول صفوی، ر.ک. ایوانلی، [بی‌تا]: ۴۴۱-۴۳۷.

۲. تفرشی بدون ذکر نام سفرای هند نوشته است: «در این روز [احتمالاً چهارشنبه، دوم ذی‌حجه‌الحرام ۱۰۳۹] ایلیچیان فرمانفرمای هندوستان به سعادت زمین‌بوس استسعاد پذیرفته، تحف و هدایا که آورده بودند با کتابت محبت‌آیت به نظر مبارک درآورده کامیاب عنایت شدند و وکلای دیوان، منازل و علوفه جهت ایشان تعیین نموده به‌غایت‌الغایه مشمول عواطف ظل‌اللهی شده گرانبار امید گشتند» (تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۳۹).

صورت نیاز از هر نوع کمکی به منظور تحکیم قدرت وی خودداری ننماید و شاه صفی را به عدالت و ملایمت توصیه کرد،<sup>۱</sup> شاه صفی نیز نامه‌ای به شاه جهان نوشت (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۸۸) و در آن، ضمن تعزیت درگذشت جهانگیر، جلوس شاه جهان را به تخت سلطنت گرامی داشت. همچنین بر تداوم پیوند دوستی بین دو کشور تأکید نموده و اعلام می‌کند که محمدعلی بیگ را به رسم سفارت به هند اعزام کرده است و خواستار بازگشت زودتر او شده است. همچنین اعلام می‌کند که میربرکه فرستاده شاه جهان را پس از مراسم ملاقات روانه هند ساخته است.<sup>۲</sup>

تحركات اوزبکان در شمال شرق و فعالیت‌های ترکان عثمانی در نواحی غرب و شمال غرب ایران که هر دو از دشمنان قدیمی این کشور بودند، از عوامل مؤثر در تمایل شاه صفی به داشتن روابط دوستانه با شاه جهان بود. شاه صفی مدتی پیش از عزیمت میربرکه به کشور خود، هیأت سفارتی به ریاست محمدعلی بیگ افشار (اصفهانی گرک‌یراق) به هند گسیل داشت که در ذی‌قعدة ۱۰۳۹/۱۶۳۰م. به لاهور رسید. سفارت وی نخستین هیأت اعزامی شاه جدید ایران بود که در هند مورد احترام زیاد واقع شد تا جایی که حاکم یک ایالت مأمور شد او را تا برهانپور در دکن، یعنی محل اردوی امپراطور همراهی کند. شاه جهان این سفیر را با مهربانی پذیرفت و هدایای زیادی نیز به او داد و سرانجام با تشریفات ویژه‌ای در ۱۰۴۲ق./ ۱۶۳۲م. مرخص گردید (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۵؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۱، ۷۶، ۶۴؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۸۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۵۷، ۲۲۷-۲۲۶؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۵۵). شاه صفی همراه این سفیر نامه‌ای برای سلطان خرم (شاه جهان) در باب تعزیت درگذشت پدرش و تهنیت جلوس وی ارسال داشته و خواستار تداوم ارسال رسل و رسائل شد.<sup>۳</sup> در سال ۱۰۴۴ق./ ۱۶۳۵م. ششمین سال جلوس شاه صفی، میرهمای سفیر شاه جهان برای خرید و بردن اسبان تازی نژاد به حضور شاه ایران رسید و پس از شرکت در جشن نوروزی شاه در تبریز، با هدایایی شامل اسبان تازی به هند بازگشت (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۲؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۸۸؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۵۵).

شاه جهان سفیر دیگری به نام صفدر خان را در رأس هیأتی بزرگ و همراه با تحفه‌هایی ارزنده برای شاه صفی رهسپار ایران کرد. نامه شاه جهان که سفیر حامل آن بود، حاوی

۱. متن نامه در: ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۸۵-۴۸۷.

۲. متن نامه در: ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۸۸-۴۸۷ و ۴۴۲-۴۴۱.

۳. متن نامه در: ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۸۸-۴۸۹.

عبارات رسمی در تمجید از نامه شاه صفی که توسط محمدعلی بیگ ارسال شده بود و از سلطنت شاه جهان اظهار مسرت کرده بود و همچنین در آن می‌گوید: «از گزارش‌های اوضاع ایران چنین برمی‌آید که از مشاورین عاقل شاه عباس مرحوم کسی زنده نمانده است تا توافق عمیق بین دو سلسله را برای شما توضیح دهد». نامه، سپس به تفصیل به نصیحت شاه جوان در امر حکومت می‌پردازد و او را به مهربانی و بخشش و مذموم دانستن قساوت و خشونت ترغیب می‌کند (ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۹۶-۴۹۲؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۱/ ۴۸۷-۴۸۶).

صفدرخان پس از ورود به ایران تقریباً یک‌سال و نیم منتظر اجازه برای حضور در دربار شاه ماند، زیرا شاه صفی در مرزهای شمال‌غربی کشور مشغول جنگ بود. شاه صفی پس از بازپس گرفتن ایروان از دست ترکان عثمانی (۱۰۴۵ق./ ۱۶۳۶م.) و بازگشت به پایتخت، صفدرخان را به حضور پذیرفت و در جشن‌ها و مهمانی‌ها، او را نسبت به دیگر سفرا مقدم می‌شمرد. شاه صفی هنگام مرخص نمودن این سفیر، یادگار بیگ را مأمور کرد که تا هند او را همراهی نماید و به نشانه توجه خاص، شاه شخصاً در خانه سکونت سفیر با او دیدار کرد و با تقدیم حدود «پنج‌هزار تومان تبریزی نقد همراه با انعام جیقه و شمشیر و خنجر مرصع و اسب تازی مزین به زین طلای تهنشان فیروزه و لجام طلای گران‌بها و خلاع فاخره»، با وی وداع گفت (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۴۴، ۲۵۴-۲۵۱؛ اصفهانی، ۲۵۰: ۱۳۶۸-۲۴۲ و ۱۹۰، ۱۹۲؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۵۱؛ منجم یزدی، ۱۳۹۷: ۲۸۸، ۲۸۷؛ ایواغلی، [بی‌تا]: ۲۹۲).

هنگام رفتن این سفیر، یک درگیری بین نیروهای سفارت هند و اعضای سفارت دوک هلشتاین در ایران رخ داد که با اسلحه گرم به روی یکدیگر شلیک کردند. در اثر آن، پنج اروپایی و بیست‌و‌چهار هندی کشته شدند و سفارت هلشتاین به‌علت غارت، متحمل بیش از ۴۰۰۰ کرون ضرر گردید. نزاع به‌زودی با دخالت مأموران ایرانی فرو خوابید (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۵۴-۲۵۳؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۴۵-۱۴۴؛ اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۲/ ۵۳۸-۵۴۳). سرانجام سفیر هند در اوایل ۱۰۴۷ق./ اواسط ۱۶۳۷م. از ایران راهی شد و در اواخر همان سال وارد قندهار شد؛ در این موقع گورکانیان این شهر را تصرف کرده بودند.

موقعی که صفدر خان هنوز در دربار ایران بود، شاه جهان سفیر دیگری را به نام میرحسین در ذی‌الحجه ۱۰۴۶/ مه ۱۶۳۷ با نامه‌ای حاوی گزارش تسلیم عادل شاه و قطب شاه به ایران فرستاد (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۳، ۲۵۱؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۵۹. متن تفصیلی نامه در: ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۹۹-۴۹۶). هدف واقعی از اعزام او به ایران در این موقعیت ویژه،

حفظ ارتباط با امور ایران پس از بازگشت صفدر خان بود. سفیر هدایایی شامل «یک قبضه شمشیر، یک عدد کمر مرصع، قدری عطر جهانگیری و بعضی تحف و هدایا» را به شاه صفی تقدیم کرد. شاه ایران نیز او را بسیار گرامی داشت و هنگام بازگشت، او را «به خلاع فاخره و انعامات و تشریفات باهره» مفتخر ساخت (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۰؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۸۱، ۷۸؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۸۵؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۵۸). از قرار معلوم، این سفیر پیش از ورود قشون گورکانیان به قندهار مرخص گردید، زیرا در نامه‌ای که شاه توسط وی فرستاده، اشاره‌ای به قندهار نشده و محتوای آن کاملاً دوستانه است (ایواغلی، [بی‌تا]: ۲۹۲-۲۹۱؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۶۰).

پس از آن، شاه صفی یادگار بیگ ناظر دواب را برای انجام یک مأموریت فوری تحقیقی که بی‌ارتباط با مقاصد گورکانیان در باره قندهار نبود، همراه با نامه‌ای برای شاه جهان به هند اعزام کرد (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۷۶، ۲۴۷؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۵۵؛ شاملو، ۱۳۷۱: ۱ / ۲۴۱). شاه صفی در این نامه، گزارشی از فتح قلعه ایروان از نیروهای عثمانی را برای پادشاه هند نوشته و اشاره می‌کند که یادگار بیگ را برای تداوم دوستی به هند اعزام کرده است (ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۹۰-۴۸۹). ورود او به دربار هند تقریباً یک‌ماه پس از تصرف قندهار توسط سپاه هند بود. وی در ۱۰۴۹ق. / ۱۶۳۹م. به ایران بازگشت و نامه شاه جهان را که مبتنی بر تحکیم پیوند دوستی بین دو کشور بود، به شاه صفی رساند. در این نامه تأکید شده بود که تصرف قندهار خللی در ارکان دوستی طرفین ایجاد نخواهد کرد و به اندازه مداخل قندهار، از هر محلی از محال هندوستان که پادشاه صفوی درخواست نماید، برای وی اجناس مرغوب خواهند فرستاد. پادشاه هند همراه این سفیر هدایایی شامل: یک عدد صراحی مرصع به یاقوت و زمرد، یک عدد پیاله با سرپوش مرصع به الماس، چند قبضه تفنگ و بعضی اجناس و اقمشه گران‌بها به عنوان سوغات برای شاه صفی فرستاده بود (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۸۷؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹۵؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۵۹-۵۸).

### اقدام نظامی شاه جهان در جدایی قندهار از ایران

یکی از مسائل مهم در روابط ایران و هند در دوره شاه صفی، تصرف قندهار توسط نیروهای شاه جهان و جدایی این ایالت از ایران بود. جدا شدن قندهار یکی دیگر از نشانه‌های ضعف نظامی و سیاست متزلزل شاه صفی در اداره حکومت بود. او نتوانست در برابر دیپلماسی فعال شاه جهان و اقدامات شدید نظامی او برای تثبیت قدرت خویش و فراهم نمودن زمینه حمله

به قندهار، یک سیاست نیرومند اتخاذ کند و از اوضاع و احوال سیاسی به نفع خویش سود جوید. شاه جهان از همان آغاز تصمیم گرفته بود که قندهار را بازپس گیرد و از همه فرصت‌ها در جهت تحقق هدف خود بهره می‌جست و تنها منتظر لحظه مناسب بود تا تهاجم خود را آغاز کند؛ اما پیش از تهاجم نظامی، اقداماتی را به کار بست.

### ۱. طرح اتحاد سه‌گانه علیه صفویه

یکی از سیاست‌های شاه جهان همراه نمودن سلطان عثمانی و خوانین اوزبک با خود علیه ایران بود. او قدرت‌های پیرامونی را که به لحاظ سیاسی و مذهبی نه‌تنها هم‌گرایی با صفویه نداشتند، بلکه در یک واگرایی توأم با ستیزه و منازعات طولانی بودند، به تحرک واداشت تا گرفتاری شاه صفی دوجندان گردد. شاه جهان در سال ۱۰۴۶ق/۱۶۳۶م. تصمیم خود مبنی بر استرداد قندهار را طی نامه‌ای به سلطان مراد چهارم پادشاه عثمانی نوشت و حمله سه‌جانبه‌ای را توسط اوزبکان، هند و عثمانی علیه ایران پیشنهاد کرد. او در این نامه آشکارا با دولت صفوی ابراز دشمنی می‌کند و زمامداران ایران را «قزلباش اوباش مذهب‌تراش» خوانده است. وی به سلطان عثمانی متذکر می‌شود که در صدد تسخیر خراسان برآمده است؛ زیرا «دفع این جماعت اهل بدعت و ضلالت بر پادشاهان اسلام که مروج شریعت غرّاً و مؤید ملت بیضاند واجب و لازمست و استخلاص عراق عرب خصوصاً بغداد ... واجب‌تر و لازم‌تر». وی اظهار امیدواری می‌کند که قزلباشان یا به تعبیر او «طایفه ضاله» مقهور گردند و نواحی عراق عرب از تصرف آنها خارج و مراقد بزرگان دین «از لوٹ وجود آن مبتدعین لعین بی‌باک پاک گردد». همچنین بیان می‌کند که نیروهای او برای تصرف قندهار و سپس خراسان راهی شده‌اند و والی ماوراءالنهر و حاکم بلخ نیز از آن طرف حرکت خواهند کرد و در خور قوت و قدرت خود هر چه بتوانند انجام خواهند داد» (فریدون بک، ۱۲۷۴: ۲/ ۶۹-۶۷؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۱۸۸-۱۸۴).

اختلاف مذهبی و رقابت‌های سیاسی صفویان و گورکانیان و تنش بر سر قندهار در تباری شاه جهان با عثمانی و اوزبکان مؤثر بود. او در فعالیت‌های دیپلماتیک خود توانسته بود که تفاهماتی را با عثمانی حاصل نماید. شاه جهان پیش از تصرف قندهار تلاش کرد روابط دوستانه خود را با اوزبکان حفظ نماید و حتی در صدد اجرای طرح اتحاد با اوزبکان و تحریک آنها علیه ایران بود. وی با بخشش‌هایی که به برخی از اوزبکان می‌نمود، سعی داشت تا طرفدارانی برای هدف خود در میان اوزبکان فراهم سازد. اگر چه یکی از اهداف نهایی شاه

جهان برقرار کردن قدرت دربار خود بر سرزمین‌های اجدادی‌اش بود که اینک در تصرف اوزبکان قرار داشت؛ اما در این ایام، سیاست دوستی را تعقیب می‌کرد تا بتواند به اهداف خویش نائل گردد. در روزهای آغازین سلطنت او، به علت جاه‌طلبی ندرمحمد خان حاکم بلخ، حمله ناموفقی به کابل صورت گرفت؛ اما شاه جهان به‌رغم این مسأله، هیأتی را به ریاست عبدالرحیم خواجه پیش امامقلی خان در بخارا فرستاد و از این مأموریت سود برد. پس از این واقعه، هیأت‌های زیادی بین شاه جهان و امامقلی خان و همینطور برادر او ندرمحمد خان مبادله شدند (منشی، ۱۳۸۰: ۱۵۳-۱۵۰؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۴۳۱، ۲۴۳، ۱/۲۱۶-۲۰۶، ۲/۹۳-۹۱؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۵۶). در این مبادلات دیپلماتیک، تأکید بیشتر بر وحدت و انسجام سنیان علیه شیعیان ایران بود. با دیدار شاه جهان از کابل و قصد علنی او برای حمله به سرزمین اوزبکان، خوانین اوزبک خطر را دریافتند و تلاش کردند با کمک به عملیات جنگی علیه ایران به‌منظور استرداد قندهار، آن را مرتفع نمایند. هرج و مرجی که به‌دنبال مرگ شاه عباس اول بر ایران حاکم گردید، فرصت مغتنمی را برای جاه‌طلبی ندرمحمد خان فراهم ساخت تا از این وضعیت آشفته سود برد، مشروط بر اینکه بتواند از مرزهای خود در طرف هند آسوده باشد. در نتیجه مبادلات دیپلماتیک، تفاهماتی در باره جبهه مشترک علیه ایران بین شاه جهان و دو خان اوزبک در حدود سال ۱۰۴۴ق. / ۱۶۳۵م. به‌دست آمد (لاهوری، ۱۸۶۷: ۴۷۲-۴۶۵، ۴۳۱، ۳۱۸، ۱/۲۳۶-۲۳۵؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۵۷).

## ۲. تحریک و پذیرش حکام ناراضی صفویه

اقدام دیگر شاه جهان، پذیرش حکام ناراضی صفویه در نواحی قندهار بود که با اغوای آنان سعی داشت بر قندهار مسلط شود. نام دو تن، شیرخان و علیمردان‌خان، در این قضایا برجسته است.

### الف) شیرخان افغان

شیرخان فرزند حسن خان بن عبدالقادر افغان تریبی بود که پدرش در سال ۱۰۱۱ق. / ۱۶۰۲م. با بستگان خود به خراسان آمد و در زمره ملازمان شاه عباس اول قرار گرفت و در ولایت فراه استقرار یافت. پس از درگذشت حسن خان، پسرش شیرخان در خردسالی در پرتو توجه شاه عباس نشوونما یافت و پس از فتح قندهار در سال ۱۰۳۱ق. / ۱۶۲۲م.، ناحیه فوشنج به وی داده شد و در آن ولایت مستقر و دارای موقعیت شد (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۳؛ واله

اصفهانی، ۱۳۸۰: ۸۹-۸۸). فوشنج<sup>۱</sup> در پنج منزلی قندهار (نصیری، ۱۳۷۱: ۱۲۱) شهرکی از توابع آن بود که گروهی از افغانه موسوم به کاکری در آن مسکن داشتند (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲، ص. ۵، ۴) و حکمرانی آن در دست شیر خان افغان بود. جایگاه اصلی افغانه شیرخانی در «ترین»<sup>۲</sup> بود. ترین هم به ناحیه‌ای که مسکن گروهی از افغانان بوده و هم به جماعتی از افغانان اطلاق شده که شیر خان از آنان بود.

گزارش‌های مورخان عصر صفویه حاکی از آن است که چون علیمردان خان زیک در سال ۱۰۳۵ ق. / ۱۶۲۶ م. به حکومت قندهار رسید، شیر خان از روی غرور و مقام‌خواهی و با اعتماد به عنایات گوناگونی که شاه عباس به وی می‌کرد، خودرأیی و زیاده‌روی پیش گرفت و از طریق سلوک خارج شد. در پی آن، شروع به تجاوز، غارت و باج‌گرفتن از کاروان‌های تجارتهای هندوستان نمود که از ناحیه قندهار و اطراف آن عبور می‌کردند. تجار از بدسلوکی و درخواست‌های زیاده‌او ناراضی بودند. شیر خان همچنین به آزار و اذیت سایر افغانانی که مطیع دولت صفوی و تابع بیگ‌بگی قندهار بودند، به‌ویژه طایفه ابدالی که خودشان امیر جداگانه داشتند، پرداخت و با همه تذکراهای حاکم قندهار، او از کار خود دست برنمی‌داشت. به همین دلیل، بین او و علیمردان خان کدورت پدید آمد. شاه عباس تلاش نمود بین آن دو آشتی برقرار نماید و تذکراهای لازم را نیز به شیر خان داد (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۴؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۸۹، ۹۰؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱۷۹۰/۳)؛ اما روح سرکش و فزون‌خواه شیر خان آرام نشد و با مرگ شاه عباس مجدداً رویه گذشته خود را پیش گرفت و بدسلوکی او بیشتر شد. در سال ۱۰۴۰ ق. / ۱۶۳۱ م. او از سر بلندپروازی و قدرت‌طلبی تصمیم گرفت به قلمرو پادشاه گورکانی هند تجاوز کند. علیمردان خان که از نقشه او آگاه شد، اعلام کرد که بین پادشاه ایران و پادشاه هند رابطه دوستی و مسالمت برقرار است و با توجه به اینکه ایلچی (سفیر) آن دولت به نام سیدبرکه در دربار شاه صفی است و محمد بیک ایلچی صفوی نیز در هندوستان است، این اقدام موجب تیرگی روابط و دشمنی خواهد شد. از این‌رو، او را از این تصمیم منع کرد. نکته دیگر اینکه در همین زمان، کاروان بزرگی از قافله‌های تجاری هندوستان از مولتان راهی شده بود و در حوالی قندهار اخباری از اقدامات و حملات شیر خان شنیده بودند، از ترس ستم و تجاوز و تعرض وی متوقف شده و جرأت پیشروی نداشتند. این کاروانیان نیز ناچار از علیمردان خان استمداد طلبیدند. افزون‌بر این، حکام نواحی هندوستان نیز شکوایه‌هایی مبنی

۱. برای اشکال مختلف این نام در منابع، رک: ثواقب، ۱۳۸۴: ۱۰۷.

۲. Tarin، قزوینی (۱۳۶۷: ۵۱) آن را «تربتی» قید کرده است.

بر دست‌اندازی و تجاوزات شیر خان به نواحی تحت حاکمیت آنها برای علیمردان خان فرستادند و از شیر خان شکایت کردند (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۵-۷۴؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۹۰).

علیمردان خان به این دلایل و از ترس آنکه مبادا به واسطه عدم برخورد با شیر خان مورد اعتراض شاه صفی قرار گیرد، در رأس لشکری به‌سوی فوشنج رفت و با شیر خان درگیر شد. در جنگ سختی که بین طرفین روی داد، شیر خان شکست خورد و بسیاری از نیروهای افغانی‌اش تلف شدند و خود به جانب حجه فرار کرد؛ حاکم حجه او را به قلعه راه نداد. وی مدتی در آن حوالی به سر برد، سپس برخی از نزدیکان خود را نزد حاکم مولتان فرستاد و اظهار دولت‌خواهی پادشاه گورکانی هندوستان را کرد و نقشه‌هایی را نیز در باره قندهار در سر می‌پروراند. به‌ویژه با پیام‌هایی پادشاه هند را ترغیب به تصرف این شهر می‌کرد (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۹۱).

علیمردان خان پس از شکست دادن شیر خان چند اقدام را به‌کار بست: ابتدا جمعی از نیروهای قزلباش را برای نگرهبانی و محافظت از کاروان تجارتهی هندوستان معین کرد و این محافظان، کاروان را به سلامت به قندهار رساندند. سپس به فوشنج حمله کرد و قلعه آنجا را به‌دست آورد و سایر اموال و اسباب شیر خان را متصرف شد. بستگان و اقوام شیر خان را دستگیر و به قندهار فرستاد و تعدادی از سرکردگان افغان را که مایه فساد و سرکشی بودند، از میان برداشت. آنگاه جمعی از نیروهای قزلباش را در فوشنج جهت قلعه‌داری و حفظ آن گماشت و خود به قندهار بازگشت (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۶-۷۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۹۳؛ سوانحنکار تفرشی، ۱۳۸۸: ۶۰).

شیر خان نیز که در تلاش برای جلب حمایت پادشاه هند بود و این سیاست را از طریق ترغیب او به تصرف قندهار تعقیب می‌کرد، پس از مأیوس شدن از حمایت مؤثر، از حجه بیرون آمد و تصمیم گرفت شخصاً دست به یک عملیات نظامی بزند. از این رو، با وعده و فریب، گروه زیادی از افغانان را گرد آورد و در محلی در حوالی فوشنج به نام موره موضع گرفت و بار دیگر به فتنه و فساد پرداخت و باعث ناامنی راه‌ها و خوف و هراس مردم آن دیار شد (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۶؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۹۲). بازگشت شیر خان موجب نگرانی قزلباشانی که در فوشنج به حفظ و حراست آن مأمور بودند، گردید و رفت و آمد کاروان‌های تجاری نیز در آن راه بار دیگر دشوار گشت. علیمردان خان ناگزیر در رأس لشکری از قندهار راهی فوشنج شد و در نتیجه، شیرخان که یارای جنگیدن در خود ندید، با تعداد اندکی از مردان خود از جماعت‌ترینی فرار کرد و به طرف هزاره‌جات مابین بلخ و کابل رفت و در آنجا

بی‌سروسامان به سر برد. علیمردان خان قلعه فوشنج را مستحکم کرد، امور سرحد را نسق و نظام داد و امنیت راه رفت و آمد کاروان‌های تجاری نواحی مابین هندوستان و قندهار را برقرار کرد. تلاش بعدی افغانان وابسته به شیر خان در قندهار با گروهی از هندوها و شاهزاده فراری گورکانی، نبدی‌میرزا<sup>۱</sup> برای تصرف قلعه قندهار به جایی نرسید و حاکم قندهار توانست این شورش را نیز سرکوب کند (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۶-۷۷؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۹۳-۹۲؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۶۱؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۲).

بنا بر برخی گزارش‌ها، پس از اینکه شاه صفی، شیر خان را به اطاعت خویش خواند و او احساس ناامنی کرد و از طرفی چون دریافت که حاکم قندهار (علیمردان خان) به دنبال قتل اوست، در جستجوی حمایت گورکانیان برآمد. حتی او در این مرحله خود را با رفتن به سوی گورکانیان گرفتار نکرد. وقتی ایرانیان به فوشنج حمله کرده و بستگان شیر خان را با خود بردند، کوشش‌های شیر خان برای نجات آنان به جایی نرسید و او به سوی هند روی آورده، به خدمت گورکانیان درآمد (۱۰۴۱ق.) و در استرداد قندهار با آنها همراهی نمود. شاه صفی نامه‌ای برای او فرستاد، به این مضمون که وی را عامل مخفی خود در هند نماید. محتوای نامه چنانکه انتظار می‌رفت، به نظر شاه جهان رسید و او بی‌درنگ شیر خان را از زمره جاگیران خود محروم و از منصبش عزل کرد و اندکی بعد شیر خان درگذشت (بهکری: ۵۰۴-۵۰۲؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۱/۴۲۱-۴۱۹؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۶۶). در شورش شیر خان، شاه جهان از این فرصت به سود خویش بهره گرفت؛ طبیعی است که پذیرش شیر خان فراری توسط شاه جهان از نظر شاه صفی یک عمل خصمانه تلقی می‌شد.

### ب) علیمردان خان زیک

علیمردان خان فرزند گنجعلی خان بود که از طایفه زیک از عشایر گُرد و از رجال برجسته عصر شاه عباس اول به‌شمار می‌رفت. گنجعلی خان که در اثر خدمات و رشادت‌هایش در جنگ‌های زمان شاه عباس به رتبه خانی و لقب معتبر بابایی (= پدری) نائل شد، حدود ۳۰ سال حاکم دارالامان کرمان بود و از ۱۰۳۱ق./۱۶۲۲م. که قندهار از گورکانیان گرفته شد، اداره آن ایالت به وی سپرده شد. پس از درگذشت او در ۱۰۳۵ق./۱۶۲۶م.، پسرش علیمردان خان مورد الطاف شاه عباس قرار گرفت و به رتبه خانی و بیگلربیگی قندهار مفتخر گردید و به

۱. نام این پسر به صورت‌های گوناگون: «نبدی‌میرزا» (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۳۵، ۹۳-۹۲)، «نبدی‌میرزا» (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۲)، «هندی‌میرزا» و «بندی‌میرزا» (قزوینی، ۱۳۶۷: ۵۴، ۵۱) آمده است.

«بابای ثانی» ملقب شد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۰۸۶/۳، ۱۰۴۱، ۹۷۷). او این منصب را پس از مرگ شاه عباس، در سلطنت شاه صفی نیز تا هنگام پیوستن به شاه جهان برعهده داشت و به خوبی از عهده برقراری امنیت قندهار برآمده، موفق شد شورش شیر خان افغان را که موجب ناامنی در آن ناحیه شده بود، سرکوب نماید. به لحاظ اهمیت سوق الجیشی و موقعیت اقتصادی مهم ایالت قندهار که محل عبور و مرور کاروان‌های تجاری به‌ویژه از شهرهای مختلف هندوستان بود، علیمردان خان در حکومت قندهار توانست به شوکت و اعتبار و ثروت هنگفتی دست یابد و جزء امرای قدرتمند به‌شمار آید (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۹۸). جمع شدن سرمایه اقتصادی (ثروت) همراه با موقعیت سیاسی (قدرت) در دست علیمردان خان، گرچه او را در زمره یکی از حکام برجسته و صاحب‌قدرت درآورد، اما می‌توانست هستی او را در صحنه رقابت داخلی بر باد دهد و این خطر با روی کار آمدن شاه صفی، علیمردان خان را تهدید می‌کرد. حفظ این ثروت هنگفت یکی از تلاش‌های علیمردان خان بود و این امر خود مستلزم حفظ قدرت به هر طریق ممکن بود.

آنگونه که از گزارش‌های واقعه‌نگاران آن عصر برمی‌آید، مداخل قندهار برای علیمردان خان هر ساله به مبلغ پنجاه هزار تومان می‌رسید و او از این راه ثروت انبوهی از زر و سیم و جواهرات دیگر و سایر اسباب و اجناس گران‌بها، فراتر از قارون فراهم آورده بود (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۱۰). در گزارشی دیگر، در زمان علیمردان خان مداخل قندهار سالی ۳۰ هزار تومان بوده و به همین میزان نیز مداخل هوایی داشته است (نصیری، ۱۳۷۱: ۷۲). به نقل تاورنیه، از کثرت تمول و ثروت، شهرت علیمردان خان در هندوستان پیچیده بود. تمام ظروف او طلا بود، قصر و عمارتش از قصور سلطنتی بسی عالی‌تر و باتجمل‌تر می‌نمود و این خود سبب بخل و حسد شاه صفی شده بود (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۰۱). بنا بر این، ثروت، شهرت و قدرت علیمردان خان موجب رقابت مخالفان او در دربار و آشفته شدن ذهن شاه صفی نسبت به او گردید. نخبگان جدید دولت شاه صفی که برآمده او بودند، به‌ویژه صدراعظم ساروتقی، برای ارتقای موقعیت خویش با بزرگ‌نمایی اقدامات علیمردان خان در قندهار و انجام دسیسه و شایعه، شاه را به کنار زدن او تشویق می‌نمودند.

ساروتقی با هدف متمرکز کردن امور در دست خود و رقابت با حکام توانمند کوشید تا به نحوی علیمردان خان را از صحنه قدرت برکنار نماید. ثروت فراهم شده در دستان علیمردان خان انگیزه دیگری بود که اعتمادالدوله را به تصاحب آن وسوسه می‌کرد. ساروتقی سپس

می‌توانست با اهدای آن ثروت به خزانه شاه صفی، توجه شاه را هر چه بیشتر به خود جلب نماید (ثواقب، ۱۳۸۳: ۶۱).

در این اوضاع، شاه جهان پادشاه گورکانی هند که از اختلاف علیمردان خان با دربار شاه صفی باخبر شده بود، پیش از توسل به نیروی نظامی برای تصرف قندهار، تلاش کرد با جدا کردن حاکم قندهار از صفویه به مقصود خود برسد. او از طریق حاکم کابل سفیری نزد علیمردان خان فرستاد تا از همکاری حاکم قندهار با گورکانیان آگاهی پیدا کند. او در این دیدار با مطرح نمودن ثروت هنگفت و عظمت امپراطوری گورکانی به علیمردان خان نوید داد که موقعیت اجتماعی مناسب و مواجب زیادی در انتظار او است، اگر به گورکانیان بپیوندد. نکته دیگری که فرستاده هند مطرح کرد، حاوی این تهدید بود که در صورت خودداری علیمردان خان از تسلیم مسالمت‌آمیز، شاه جهان ناگزیر قندهار را فتح خواهد کرد. با اینکه علیمردان خان این سفیر را با احترام مرخص کرد؛ اما طی نامه‌ای، قاطعانه پیشنهاد گورکانیان را رد نمود (شاملو، ۱۳۷۱: ۲۵۱/۱-۲۴۱؛ خافی‌خان، ۱۹۰۹: ۵۵۷/۱-۵۵۲؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۲۹/۲-۲۸؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۶۱). چنان می‌نماید که تا این زمان هنوز علیمردان خان قصد نداشت که تسلیم مغولان شود و فرستادن اعضای خانواده خود (یکی از زنان عقدی و مادر و پسر خود) به دربار شاه صفی می‌تواند نشانه عدم تمایل حاکم قندهار در رفتن به دربار گورکانی باشد. او با امید به حمایت دربار صفوی، به دربار دهلی جواب منفی داد؛ اما آنگاه که یقین حاصل کرد هدف شاه از اعزام به دربار، قتل او هست، از رفتن خودداری کرد و در صدد برآمد که خود را تسلیم شاه جهان نماید و قندهار را به گورکانیان واگذار نماید.

شاه جهان پس از امتناع علیمردان خان تصمیم گرفت اقدام نظامی خود را به مرحله اجراء گذارد و علیمردان خان ناگزیر حالت تدافع گرفت و سنگر محکم تازه‌ای در قلعه قندهار ساخت؛ اما اوضاع به‌زودی به نفع شاه جهان تغییر کرد. زیرا حاکم قندهار در این اوقات همچنان با دربار شاه صفی مشکلات خاص خود را داشت. تدارکات دفاعی علیمردان خان علیه گورکانیان، شاه را مظنون ساخت که او قصد افزایش قدرت و سرانجام دعوی استقلال دارد. منابع ایرانی این دوره معتقدند که علیمردان خان ارگ جدید را به خاطر ترس از خشم شاه ساخته است (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۲؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۶۴؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۸۷)؛ بی‌تدبیری شاه صفی در چنین موقعیت خطیری اوضاع را بیشتر به زیان او تمام کرد. تأثیر رقابتی علیمردان خان بر ذهن شاه، او را به اعمال فشار و شدت گرفتن بر علیمردان خان واداشت که نتیجه‌اش توجه حاکم قندهار به شاه جهان برای حفظ جان خود بود. یقیناً

دشمنان علیمردان خان در دربار بیش از دوستانش بودند و وزیر مقتدر جدید ساروتقی با او دشمنی می‌ورزید و ذهن شاه را علیه او مسموم می‌ساخت. اخبار ارسالی مأموران مخفی در کابل به طریقی که علیه علیمردان خان باشد، به اطلاع شاه رسانده می‌شد (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۲-۲۶۱). سرانجام اصرار شاه بر درخواست خود مبنی بر حضور شخص علیمردان خان در دربار و اعزام سیاوش بیگ قوللرآقاسی با نیروی زیاد به سوی قندهار برای اجرای خواست خود (دستگیری و یا قتل علیمردان خان و به‌دست‌گیری قندهار)، اوضاع را پیچیده‌تر کرد. سرانجام با سیاست شاه جهان و مأموران او در نزدیکی به حاکم قندهار و تشویق او به پیوستن به دربار هند، علیمردان خان به گورکانیان پیوست، خطبه به نام شاه جهان خواند و سکه به نام وی ضرب کرد. سپس قلعه قندهار را به فرماندهان و سربازان گورکانی که وارد شهر شده بودند، تسلیم نمود و با اسباب و اموال و خانواده و قشون به هند رفت. تلاش‌های فرمانده نظامی اعزامی شاه صفی و نیروهای قزلباش در برابر سپاه شاه جهان برای تصرف قندهار به دلیل عدم توازن قوا و خسته بودن و تحلیل رفتن نیروهای صفوی و نرسیدن نیروی کمکی به آنان به نتیجه‌ای نرسید. علیمردان خان پیش از ترک قندهار دست به کشتار مردم زد و برخی از بزرگان و طرفداران صفویه را در قندهار کشت (سوانحنگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۶۶-۱۶۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۴-۲۶۲؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۷-۲۵۳؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۴۰/۲-۳۰؛ کنبو، ۱۹۶۸: ۳۰۳-۳۰۲، ۲۳۲/۲-۲۲۲؛ منجم یزدی، ۱۳۹۷: ۲۸۸؛ شاملو، ۱۳۷۳: ۲۵۳/۱-۲۴۹؛ [بی‌نا]، ۱۳۳۴: ۲۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۸۸-۲۸۵).

شاه جهان چون از اهمیت قلعه قندهار آگاه بود و احتمال داشت شاه صفی با سپاهیان خود به قندهار لشکرکشی کند، یک اقدام احتیاط‌آمیز نیز انجام داد. او سپاهی را به سرکردگی فرزندش محمد شاه شجاع بهادر روانه قندهار کرد. وی چنین پیش‌بینی کرده بود که اگر شاه صفی خود به قندهار آید، محمد شاه شجاع به قندهار رفته و با سربازان خود مقابله نماید و اگر لشکر بفرستد و خود عازم آنجا نشود، سپاهی را به فرماندهی خان بهادر راهی قندهار نماید (کنبو، ۱۹۶۸: ۲۳۲/۲، ۲۲۹؛ لاهوری، ۱۸۶۷: ۲۷۷/۲).

### پیامدهای فتح قندهار

الحاق قندهار به امپراطوری گورکانی هند، برای شاه صفی در لحظه‌ای کاملاً نامنتظره به‌وقوع پیوست. اخبار نارضایتی علیمردان خان و پیشروی ترکان به طرف بغداد تقریباً در یک زمان به دربار او رسید. شاه در موقعیتی نبود که نیروهای تقویتی مورد نیاز را به کمک سیاوش بیگ بفرستد تا بر نیروهای هندی غلبه نماید. سپاهیان شاه جهان به‌زودی بُست و زمین‌داور را هم

به تصرف درآوردند و حاکم صفوی، محراب سلطان نتوانست در برابر نیروهای سعید خان مقاومت نماید (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۷-۲۵۳؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۵؛ [بی‌نا]، ۱۳۳۴: ۲۲؛ شاملو، ۱۳۷۳: ۲۵۳/۱؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۸۸). ترکان عثمانی نیز دو ماه بعد (۱۰۴۷ ق. / ۱۶۳۸ م.) بغداد را تصرف کردند. بدین ترتیب، حمله عثمانی به ایران و سرگرمی شاه صفی به دفع ترکان، موقعیت نظامی او را در مرزهای همجوار با گورکانیان تضعیف کرد و سیاست خشن و رقابت قدرت در دربار او موجب رویگردانی حاکم قندهار از صفویه و در نتیجه جدا شدن این ایالت از کشور شد. علیمردان خان به پاس این خدمت در دربار گورکانیان مورد تکریم زیاد واقع شد و پاداش مناسبی دریافت کرد (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۹۷). او با گرفتن خلعت و جیقه<sup>۱</sup> مرصع و یک منصب بالای نظامی (۷۰۰۰ ذات و ۷۰۰۰ سوار) ارتقاء یافت و به حکومت پنجاب و کشمیر منصوب شد (کنبو، ۱۹۶۸: ۲/۲۶۲، ۲۵۸) و سپس حکومت مهم‌تر کابل به او داده شد (کنبو، ۱۹۶۸: ۲/۲۸۰). پس از مرگ آصف خان پدرزن شاه جهان (کنبو، ۱۹۶۸: ۲/۲۸۹)، علیمردان خان به مقام مهم امیرالامرای ارتقاء یافت (کنبو، ۱۹۶۸: ۲/۳۱۴) و بارها به‌وجه شایسته‌ای خلعت و انواع پاداش دریافت کرد (کنبو، ۱۹۶۸: ۳۱۴، ۲۸۰، ۲۶۲، ۲/۲۵۷، ۲۵۳).

شاه جهان نیز پس از تصرف قندهار و قلاع دیگر، توسط یادگار بیگ نامه‌ای به شاه صفی فرستاد و اظهار امیدواری کرد که حوادث اخیر بر روابط متقابل تأثیری نداشته باشد و پیشنهاد نمود که سالانه مبلغی معادل درآمد قندهار به او بپردازد (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۸۷). صفدر خان که از ایران وارد قندهار گردید، اخباری آورد مبنی بر اینکه شاه صفی تصمیم به بازپس گرفتن قندهار دارد. شاه جهان از ترس حرکت سریع ایران دستور داد تدارکات دفاعی ضروری را فراهم کنند و اقدامات احتیاطی را در کابل و قندهار به عمل آورند. از طرفی، نگرانی‌های شاه صفی در باره مرزهای غربی کشور، او را از حرکت سریع به طرف قندهار بازداشت؛ اما وقتی در جمادالاولی ۱۰۴۹ / ۱۶۳۹ م. به‌به‌ای از دست‌دادن بغداد با ترکان عثمانی صلح کرد (معاهده صلح زهاب)، بلافاصله دستور داد تدارکات کافی به منظور لشکرکشی به قندهار را فراهم سازند. پس از دو سال تدارکات، او از اصفهان عازم گردید، اما در طول راه مریض شد و در ۱۲ صفر ۱۰۵۲ / ۱۶۴۲ م. در کاشان درگذشت (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۰۶-۳۰۵، ۳۱۳-۳۱۰؛ شاملو، ۱۳۷۳: ۱/۲۶۰-۲۵۸؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۹۵؛ کنبو، ۱۹۸۶: ۲/۲۳۳؛ [بی‌نا]، ۱۳۳۴: ۲۳). شاه جهان از مرگ او اظهار خوشحالی کرد و دفاع از قندهار را به پسر خود داراشکوه سپرد (لاهوری، ۱۸۶۷: ۲/۲۹۷-۲۹۱؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۶۵).

<sup>۱</sup> هر چیز تاج‌مانند که به کلاه نصب کنند، زیوری که سلاطین و امرا بر سر می‌زدند.

### پناهنده شدن شاهزادگان هندی به ایران

در ایام سلطنت شاه صفی، چند تن از شاهزادگان گورکانی به ایران پناهنده شدند که گاه موضوع گفتگوی سفیران اعزامی هند نیز بوده است. یکی از این پناهندگان، داوری بخش معروف به سلطان بلاغی (بولاغی) نواده شاه سلیم (جهانگیر) پسر خسرو سلطان و ولیعهد او بود. پس از درگذشت جهانگیر، چون پسر بزرگ وی، سلطان خرم ملقب به شاه جهان، پیش‌تر بر پدر شوریده بود<sup>۱</sup> و در ایالت دکن در آوارگی به سر می‌برد، ارکان دولت بنا بر وصیت پادشاه، سلطان بلاغی را بر تخت سلطنت هندوستان نشانند، خطبه و سکه به نام او کردند و او را شیر شاه لقب دادند؛ اما شاهزاده شهریار پسر کوچکتر جهانگیر در مخالفت با تصمیم اولیای دولت توانست بر لاهور و خزانه آن دست یابد و به کمک اشراف و اعیان لاهور خطبه و سکه به نام خود کرد و به جنگ بلاغی رفت. در این مصاف، بلاغی توانست لاهور را تصرف و شهریار را دستگیر و کور نموده و به دولت کم‌دوام وی پایان دهد. اندکی بعد، سلطان خرم با فراهم ساختن لشکری انبوه به مقابله سلطان بلاغی شتافت. به دلیل همراهی بسیاری از مردم و بزرگان با سلطان خرم که پسر صلبی پادشاه بود و با توطئه آصف خان وزیر، او توانست بر بلاغی پیروز شده و بر تخت سلطنت هند جلوس نماید. سلطان خرم که خود را شاه جهان و صاحبقران ثانی نامید، آصف خان را بر امور سلطنت حاکم کرد و مهابت خان از بزرگان دولت را سپهدار و صاحب‌اختیار لشکر قرار داد و به قتل سلطان بلاغی و سایر شاهزادگان گورکانی دستور داد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۷۸۲/۳-۱۷۷۸). با این وجود، در آشوب پدیدآمده بر سر جانشینی، آصف خان اشتباهی یکی از غلامان را که شباهت به بلاغی داشت، به قتل رساند و بلاغی توانست از هند بگریزد و از طریق دریا به بندرعباس وارد شود. با گزارش امامقلی خان به دربار صفویه، شاه صفی دستور داد که او را با احترام و اکرام به اصفهان اعزام نمایند. در اصفهان از وی استقبال باشکوهی به عمل آمد و بزرگان سیاسی و نظامی دولت به استقبال او رفتند. سپس بلاغی را در خانه‌ای که برایش در نظر گرفته بودند، سکنا داده و یک رأس اسب با زین و لجام طلا برای وی فرستادند. پس از استقرار و رفع خستگی سفر، شاه صفی، شاهزاده بلاغی را در مجلسی که به خاطر وی آراسته بودند، به حضور پذیرفت و در کنار خود جای داد. او از آن پس مورد توجه و عنایت شاه صفی قرار داشت و سالیان درازی در ایران ماند. از طرف

<sup>۱</sup> در یکی از مأموریت‌های سلطان خرم به دکن از طرف پدر، وی درخواست کرد که برادر بزرگترش سلطان خسرو نابینا (پدر بلاغی) را به وی بسپارد که نگه دارد. وقتی این درخواست انجام شد، او بدون رضایت پدر، سلطان خسرو را به قتل رساند و این موجب اختلاف بین پدر و پسر شد و درگیری‌هایی بین آنها رخ داد. شاهزاده خرم که کار به جایی نبرد، در نواحی دکن به تلاش‌هایی ناموفق دست زد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۷۸۰/۳-۱۷۷۹).

شاه صفی مبلغ دوهزار و پانصد تومان عراقی از وجوهات گیلان همه‌ساله برای مخارج وی تعیین شد و همانند یک پادشاه او را اکرام می‌کرد (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۳۶-۱۳۱؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴۲-۲۴۱؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۳، ۱۴۱؛ منجم یزدی، ۱۳۹۷: ۲۷۵-۲۷۴؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۸۱-۷۸، ۲۰۰).<sup>۱</sup> رابطه شاه صفی با بلاغی چنان نزدیک و صمیمانه بود که هر مراسمی، از سیر و شکار و جشن و سرور، ترتیب می‌داد، این شاهزاده هندی را دعوت می‌کرد و در کنار خود می‌نشاند و با وی ندیم و هم‌پیاله بود. در گزارش‌های مورخان بارها به این هم‌نشینی و باده‌گساری‌ها در مجالس بزم و نشاط و چراغانی در شهرهای مختلف اشاره شده است (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹۸-۲۹۷، ۲۹۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۹۸، ۲۹۱؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۵، ۲۸۵، ۲۸۱).

شاه صفی حتی در برابر درخواست شاه جهان مبنی بر استرداد بلاغی به هند که از سوی سفیر وی صفدر خان مطرح شد، مقاومت کرد. با اینکه شاه التفات زیادی به سفیر هند داشت؛ اما اولتاریوس رفتار شاه را با صفدر خان پس از واقعه درگیری نیروهای وی با هلندی‌ها و نیز درخواست‌های او برای استرداد سلطان بلاغی و نیز بردن تعدادی اسب<sup>۲</sup> از ایران، تند توصیف می‌کند؛ زیرا وی علت اصلی این سفارت را از سوی شاه جهان تقاضای تحویل‌دادن سلطان بلاغی که دشمن او بوده، دانسته که شاه صفی این درخواست را رد کرد. شاه گفت بلاغی به‌عنوان یک دوست و میهمان وارد ایران شده و به او پناهندگی اعطاء شده و رفتار خلافی نیز از او سر نزده است (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۲/۵۴۴).

در واقع بلاغی با این هدف به ایران آمد و به دربار صفویه پناه آورد که بتواند با حمایت نظامی پادشاه صفویه بر قلمرویی که به او رسیده بود و مدتی هم در آنجا پادشاهی کرده بود، دست یابد. شاه صفی نیز شاید می‌خواست از وجود این شاهزاده هندی در برابر شاه جهان در موقع مقتضی بهره‌برداری نماید؛ اما اشتغالات وی به درگیری با عثمانی فرصت مناسب را از او گرفت. پس از معاهده صلح زهاب و پایان گرفتن دوره ۱۰ ساله این جنگ‌ها، لشکرکشی او به

<sup>۱</sup> سوانح‌نگار تفرشی اشاره دارد که برای سلطان بلاغی «هر روزه خرج مقرری و شیلان تعیین ساختند» (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۸۰) و در جای دیگر نوشته است: «هر روز مبلغ یک تومان تبریزی به‌جهت خرج مقرر داشته‌اند و هر ساله مبلغی وافر از خزانه عامه عنایت می‌شود» (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۰۰).

<sup>۲</sup> به نوشته اولتاریوس، سفیر هند پیش از حرکت خود، محرمانه چند رأس اسب اصیل ایرانی را خریداری کرده و به هندوستان فرستاد، اما ایرانی‌ها به حاکم هرات دستور دادند که از خروج این اسب‌ها جلوگیری کند. تلاش سفیر به جایی نرسید، زیرا حاکم هرات این کار سفیر را نوعی تجارت دانست که با مأموریت او ارتباطی نداشت و سفیر ناچار شد اسب‌ها را در داخل ایران بفروشد (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۲/۵۴۴-۵۴۴).

قندهار که مایه امیدی برای بلاغی بود نیز با مرگ شاه ناتمام ماند. در گزارشی اشاره شده که در این لشکرکشی، بلاغی نیز حضور پیدا کرد و همراه سپهسالار ایران جلودار لشکر بود (سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۰۰). در واقع اقامت طولانی بلاغی در ایران بیشتر به وقت‌گذرانی سپری شد و پادشاه صفوی با نزدیک ساختن وی به خود، او را سرگرم ساخت.

شاهزاده دیگری که در این ایام سر از ایران درآورد، نبیدی میرزا بود. وی پسر سلطان خسرو (پسر شاه سلیم پسر جلال‌الدین محمد اکبر) و برادر سلطان بلاغی بود. به نقلی، این پسر را جمعی از افغانان از ترس مجازات سلطان خرم (شاه جهان) عموی او، دزدیده و به افغانستان آورده بودند. این پسر به دست شیر خان افغان حاکم صفویه در فوشنج افتاد. او در ابتدا به دلیل اینکه سخن افغانان در باره پسر حقیقت ندارد، نام شهزادگی را از وی سلب و او را شرابدار خود کرد؛ اما بعد که دریافت آن پسر از شاهزادگان گورکانی است، او را تحت تربیت خود گرفت. وقتی که علیمردان خان به دلیل خودسری‌های شیر خان و مختل کردن اوضاع قندهار و کاروان‌های تجاری در مسیر قندهار به فوشنج تاخت، افغانان حکایت آن پسر را بدو گفتند و او توانست که نبیدی میرزا را با خود به قندهار ببرد. در سال ۱۰۴۱ق. / ۱۶۳۲م. در ایام غیبت علیمردان خان در قندهار، برخی از افغانان اقوام شیر خان که در این شهر بودند (همان‌ها که توسط علیمردان خان پس از غلبه بر شیر خان افغان اسیر و به قندهار آورده شده بودند)، با گروهی از هندوها به قصد تصرف قلعه قندهار با نبیدی میرزا متفق شدند و آشوبی در شهر برپا کردند. نگهبانان قلعه از آشوب و مهمهمه افغانان و ازدحام هندوها در شهر خبردار شده و به‌دفع آنها مصمم شدند. نبیدی میرزا با تعدادی، خود را از برج و باره قلعه به‌زیر انداخته، فرار کردند و خود را به حوالی «ترین» محل افغانان شیرخانی رسانیدند. در آنجا داروغه باخبر شد و آن پسر را با همراهانش که او را فراری داده بودند، دستگیر کرده و به قندهار بازگرداند. علیمردان خان تمام عاملین فتنه و همراهان آن پسر را به قتل آورد و پسر را که عنوان پادشاه‌زادگی داشت، به درگاه شاه صفی فرستاد<sup>۱</sup> که آنچه مصلحت می‌داند، نسبت به او رفتار کند. از آنجا که حقیقت صدق و کذب ادعای او معلوم نبود، این شخص را به وزیر اصفهان سپردند که در قلعه طبرک نگاه دارد تا حقیقت حال او معلوم شود و سپس در باره‌اش تصمیم گیرند (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۷-۷۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۹۳-۹۲؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۲؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۵۴، ۵۱). پس از چندین سال که نبیدی میرزا در قلعه طبرک زندانی بود، شاه صفی دستور داد او را از زندان آزاد و با بلاغی روبه‌رو نمایند تا دعوی شاهزادگی او

<sup>۱</sup> استرآبادی (۱۳۷۸: ۲۴۲) می‌گوید که علیمردان خان، نبیدی میرزا و شیر خان هر دو را گرفته و به پایه سریر اعلی فرستاد.

اثبات شود. سرانجام با گواهی بلاغی، حقیقت موضوع آشکار شد و به دستور شاه در کنار برادر به سر برد (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۳۶-۱۳۵).

سلطان بایسنغر نیز از دیگر شاهزاده‌های فراری هند بود که به دربار شاه صفی راه یافت. وی پسر دانیال بن جلال‌الدین اکبر (پسرزاده شاه سلیم = جهانگیر) بود که در لاهور در جنگ با سلطان بلاغی شکست خورده و به ماوراءالنهر نزد ندرمحمد خان اوزبک رفته بود. سپس آنجا را ترک کرد و از راه قندهار به حضور شاه صفی رسید و مورد اکرام قرار گرفت؛ اما به دلیل اختلال مزاج به درگیری با سلطان بلاغی و انکار شاهزادگی وی پرداخت و حرکات ناشایستی از خود نشان داد؛ شاه صفی نیز او را از حضور در مجالس شاهی منع کرد. او ناگزیر به بهانه زیارت بیت‌الله‌الحرام از شاه صفی اجازه گرفت و روانه شد و به امید دریافت کمک از سلاطین دکن روی به آن‌سو نهاد (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۳۷-۱۳۶؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴۲؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۳؛ قزوینی، ۱۳۶۷: ۵۴).

### نقش دکن در مناسبات شاه صفی و شاه جهان

افزون بر قندهار و نواحی مرزی، دکن منطقه دیگری بود که در آنجا منافع ایران و هند با هم برخورد پیدا می‌کرد، کشمکشی که هم جنبه سیاسی داشت و هم جنبه مذهبی. این مسأله در خلال دوره صفویه ادامه داشت و در زمان شاه صفی نیز یکی از عوامل تأثیرگذار در مناسبات دو دولت بود؛ فرمانروایان دکن به اشکال مختلف با ایران پیوند داشتند.

حکومت‌های دکن از زمان اکبر شاه جزء اهداف داخلی گورکانیان به‌شمار می‌آمدند. این حکومت‌ها در پی کسب حامی، ایران را نزدیک‌ترین قدرت بزرگی یافتند که می‌توانست فشار دائم گورکانیان را بر آنها خنثی کند. عامل دیگر که آنان را به صفویان ارتباط می‌داد، مذهب آنها بود. عادل‌شاهیان بیجاپور و قطب‌شاهیان گلکنده پیش از ورود جغتائیان به هند، شیعه بودند و با الهام از ایران صفوی، تشیع را مذهب حکومتی قرار داده بودند. نظام‌شاهیان احمدنگر نیز در سال ۹۴۴ق. / ۱۵۳۸م. تقریباً نیم سده پیش از اینکه اکبر شاه سیاست تهاجم به دکن را راه اندازد، مذهب شیعه را پذیرفتند. تبلیغات یکی از مبلغان برجسته ایرانی به نام شاه طاهر حسینی در جنوب هند نقش تعیین‌کننده‌ای در گسترش تشیع در این ناحیه داشت و حتی نظام شاه توسط او به مذهب شیعه درآمد. شاه طاهر همچنین ارتباط فعالی با دربار صفویه برقرار کرد (بداونی، ۱۳۸۰: ۳۳۰/۱-۳۲۹؛ شوشتری، ۱۳۷۷: ۲۳۷/۲-۲۳۴؛ صفوی، [بی‌تا]: ۴۳؛ نوایی، ۱۳۷۷: ۴۳-۴۲؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۴۷-۱۴۶). گورکانیان به هر نوع

رابطه بین حکومت‌های دکن و صفویان با سوءظن و ناخشنودی می‌نگریستند و به ذکر اسامی سلاطین صفوی در خطبه نماز در گلکنده اعتراض داشتند، زیرا قطب شاه بلافاصله پس از ظهور شاه اسماعیل این عمل را در حکومت خود معمول کرده بود.

روابط دیپلماتیک بین صفویان و حکام دکن به دوره حکومت شاه اسماعیل اول برمی‌گردد و شاه طهماسب و شاه اسماعیل دوم این روابط را ادامه دادند. شاه عباس اول با مبادله سفرای زیاد این روابط را هر چه بیشتر تقویت کرد. او همچنین اتحادی سببی با خانواده قطب شاه برقرار نمود.<sup>۱</sup> مورخ عصر شاه عباس، گزارشی در باره سفرا و هدایای حکام دکن و روابط دوستانه آنها با صفویه در دوره شاه طهماسب و دوره شاه عباس به دلیل اظهار تشیع و نیز در باره ابراهیم عادل شاه و محمد قطب شاه به‌دست داده است (منشی، ۱۳۷۷: ۱۹۱/۱، ۱۴۵۷/۲، ۱۵۹۶/۳، ۱۵۷۲، ۱۵۵۵). عبدالله قطب شاه فرمانروای گلکنده (۱۰۸۳-۱۰۲۰ ق. ۱۶۷۲-۱۶۲۶ م.) که از اعقاب شیعی یکی از فراریان آق‌قویونلو بود، به‌دلایل مذهبی به شاه عباس اول پیوست و از آن زمان نام شاه ایران را در خطبه و سکه ذکر می‌کرد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۹۱/۱، ۲۳۲؛ رویمر، ۱۳۸۰: ۳۷۷).

ایرانیان برای دربارهای دکن احترام زیادی قائل بودند و برخی از آنان در شوراهای سلطنتی این حکومت‌ها صاحب نفوذ زیادی گردیدند. این تماس‌های فزاینده و نزدیک بین صفویان و دکن برای امپراطوری گورکانی ناخوشایند بود. با پادشاهی شاه جهان، سیاست قاطع‌تری نسبت به دکن دنبال شد و حکومت‌های دکن برای کسب حمایت و پشتیبانی سیاسی علیه تجاوز گورکانی همچنان چشم به‌سوی ایران داشتند. عبدالله قطب شاه، یکی از اشراف سرشناس متولد ایران به نام خیرات خان را به‌عنوان سفیر به ایران فرستاد؛ اما خیرات خان و همراهانش وقتی به ایران رسیدند که شاه عباس اول درگذشته بود. شاه صفی از این سفیر و همراهان با شکوه زیادی پذیرایی کرد و شرح کامل این پذیرایی در منابع عصر صفوی آمده است (ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۰۱، ۲۹-۲۱؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۴؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۲۲-۱۲۱، ۳۸). او چند سال بعد مرخص شد و امامقلی بیگ شاملو یساول صحبت به‌عنوان سفیر ولایت دکن برای همراهی وی تعیین گردید. شاه صفی همراه این سفیر، نامه‌ای و هدایای زیادی برای عبدالله قطب شاه فرستاد (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۲؛ ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۰۲، ۱۰۱؛ واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۲۲؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۸۱، ۷۸؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۵). هر دو سفیر در ۱۰۴۳ ق. ۱۶۳۴ م. در راه بازگشت، شاه جهان را دیدار کردند و نامه شاه صفی را

۱. برای نامه‌های شاه عباس اول به حکام دکن، ر.ک. ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۴۴-۴۴۲.

به او تحویل دادند. سرانجام آن‌ها رهسپار گلکنده شده و پس از ورود، سفیر ایران با شکوه زیادی پذیرایی شد.

یکی از اهداف سفارت قطب‌شاهی در ایران، کسب حمایت علیه تجاوز گورکانیان بود؛ اما در این زمان، حکومت شاه صفی سیاست خارجی نیرومندی نداشت و او نتوانست همانند شاه عباس از حکومت‌های دکن حمایت کند. گورکانیان در سال ۱۰۴۲ ق. / ۱۶۳۳ م. حکومت احمدنگر را منقرض ساختند و این واقعه، دو حکومت دیگر دکن یعنی بیجاپور و گلکنده را تضعیف کرد. شاه جهان استقلال این دو حکومت را بر نمی‌تافت و خصوصاً به گنج‌نبدین نام شاه ایران در خطبه که در گلکنده به سبک شیعه خوانده می‌شد، معترض بود. شاه جهان پس از تدارکی وسیع به طرف جنوب حرکت کرد و فرمان‌هایی که جنبه اولتیماتوم داشتند را برای قطب شاه و عادل شاه فرستاد. او از قطب شاه می‌خواست که در خطبه به جای نام شاه ایران، نام شاه جهان را ذکر کند و خطبه را به سبک تسنن بخواند. در گلکنده به دلیل ضعف قدرت، خوشگذرانی و فساد و وجود دسیسه در دربار و ضعف رجال، خطبه برای نخستین بار به روش تسنن خوانده شد و نام شاه جهان جایگزین نام شاه ایران گردید. محمدعادل شاه تا حدودی مقاومت به‌خرج داد، اما گورکانیان خسارات زیادی وارد آورده و بخش‌های وسیعی از بیجاپور را ویران کردند. با پیمان‌های صلح دو حکومت با گورکانیان، استقلال آنها به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت و به‌صورت دولت‌های تابع و خراج‌گزار درآمدند (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۸۱-۱۷۹؛ رویمر، ۱۳۸۰: ۳۷۷؛ نوایی، ۱۳۷۷: ۷۷-۷۵). اخبار این فتوحات با نامه شاه جهان به طور کامل به شاه صفی گزارش شد،<sup>۱</sup> اما او نتوانست سیاست فعالی در دفاع از حکومت‌های دکن اعمال کند؛ با این وجود، روابط دیپلماتیک بین صفویان و حکومت‌های دکن ادامه پیدا کرد. هر دو طرف دلایل زیادی برای ترس از گسترش توسعه‌طلبی شاه جهان داشتند. امپراطور گورکانی وقتی مسأله دکن را تا حدودی آرام کرد، متوجه مرزهای شمال غرب هند شد و تصمیم به تصرف قندهار گرفت.

شاه صفی در ادامه روابط دیپلماتیک خود با دکن در اواخر ۱۰۴۶ ق. / اوایل ۱۶۳۷ م. احمد بیگ قورچی را در رأس هیأتی به دربار عادل شاه فرستاد (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۴۷). شاه ایران همچنین به رحیم‌محمد سفیر عادل شاه خیلی زود اجازه مرخصی داد و نامه‌ای به وی سپرد. در سال ۱۰۴۹ ق. / ۱۶۳۹ م. عمه عبدالله قطب شاه و چند نفر از بانوان دیگر به قزوین وارد شدند و به حضور شاه بار یافتند (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۹۱؛ سوانح‌نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۱۵۹؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹۷). حکیم‌الملک فرستاده دیگر قطب شاه در سال ۱۰۵۱ ق. /

<sup>۱</sup> . متن نامه در: ایواغلی، [بی‌تا]: ۴۹۹-۴۹۶.

۱۶۴۱م. به اتفاق امامقلی بیک سفیر ایران که از دکن بازمی‌گشت، به ایران وارد شد (واله اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۰۸؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۹۲-۲۹۱). شاه صفی همچنین بازرگانانی برای خریدهای سلطنتی به گلکنده فرستاد و به اتفاق آنان نامه‌هایی خطاب به عبدالله قطب شاه ارسال داشت. اولیای امور دولت گورکانی به این روابط دیپلماتیک مظنون شدند و در نتیجه به اعزام سفارت حکیم‌الملک قویاً اعتراض کردند (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۸۲؛ نوایی، ۱۳۷۷: ۷۷)؛ به همین علت، برای چند سال سفیر دیگری به ایران فرستاده نشد. بدین ترتیب، هیچ‌کدام از قدرت‌های دکن نتوانستند هنگام جلوس شاه عباس دوم، سفیری برای عرض تبریک گسیل دارند. با این وجود، با فتح قندهار توسط شاه عباس دوم موقعیت بهتری برای حمایت از حکومت‌های دکن و اعزام سفیر به دربار آنها در ایران فراهم شد.

### نتیجه‌گیری

شاه صفی در ایام سلطنت خود با سه دولت همسایه بر سر مسائل ریشه‌دار تاریخی وارد منازعات و کشمکش‌هایی شد که ضمن آشکار شدن ضعف نظامی او، به از دست دادن ایالاتی از کشور نیز منجر شد. مناسبات صفویه و گورکانیان در این دوره به‌رغم تداوم روابط سیاسی و ارسال سفیر و مکتوبات، دوباره بر سر قندهار به تنش میان دو کشور انجامید. شاه جهان پادشاه گورکانی هند که در صدد توسعه قلمرو حکومتی خود بود، سیاست فعالی را پیشه کرد تا بتواند قندهار را از ایران جدا کند. نگرانی وی از ارتباط صفویه با حکومت‌های دکن و پناه گرفتن برخی از شاهزادگان ناراضی به دربار ایران، شاه جهان را هر چه بیشتر تحریک کرد تا از آشفتگی اوضاع صفویه در این برهه به سود خویش بهره‌گیری کند. تلاش‌های وی مبنی بر اتحاد سه‌جانبه بین اوزبکان، هند و عثمانی علیه ایران، دوستی با اوزبکان و تحریک آنان علیه صفویه، پذیرش شیر خان افغان، تلاش در فریفتن علیمردان خان حاکم قندهار و توسل به نیروی نظامی برای تصرف قندهار، نمونه‌هایی از سیاست شاه جهان است که شاه صفی نتوانست تدبیر مناسبی را در برابر آن پیشه سازد. درگیر شدن شاه صفی به جنگی طولانی با عثمانی و تهاجمات مکرر اوزبکان به خراسان از عواملی بود که مانع اتخاذ سیاستی مناسب از سوی او در برابر شاه جهان گردید؛ اما آنچه موقعیت را به نفع شاه جهان کاملاً تغییر داد، تنش داخلی و رقابت قدرت بین نخبگان حکومتی و سیاست‌خشن شاه صفی در براندازی رجال توانمند عصر شاه عباس اول از اریکه قدرت بود که در ایالت مهمی چون قندهار به فرار حاکم صفوی و واگذاری این ایالت به گورکانیان انجامید؛ در حالی که شاه صفی نتوانست از وجود شاهزاده‌ای چون سلطان بلاغی در برابر رقیب خود بهره‌گیری کند.

## منابع و مأخذ

## فارسی

- استرآبادی، حسن بن مرتضی حسینی، ۱۳۶۶، *از شیخ صفی تا شاه صفی از تاریخ سلطانی*، به اهتمام: احسان اشراقی، تهران: علمی.
- اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی، ۱۳۶۸، *خلاصه السیر*، به کوشش: ایرج افشار، تهران: علمی.
- اولناریوس، آدام، ۱۳۶۹، *سفرنامه آدام اولناریوس*، ترجمه: حسین کردبچه، ج ۲، [بی جا]: کتاب برای همه.
- ایواغلی، حیدر بن ابوالقاسم، [بی تا]، *مجمع الانشاء؛ جامعه مراسلات اولوالالباب*، نسخه خطی، شماره ۱۰۷۱، تهران: کتابخانه ملی.
- بداونی، عبدالقادر، ۱۳۸۰، *منتخب التواریخ*، به تصحیح: مولوی احمدعلی صاحب، با مقدمه و توضیحات: توفیق ه. سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بکری، محمد معصوم، ۱۳۸۲، *تاریخ سند المعروف به تاریخ معصومی*، به تصحیح: عمر بن محمد داؤدپوته، تهران: اساطیر.
- بهکری، شیخ فرید، [بی تا]، *ذخیره الخوانین*، نسخه خطی، کراچی: حسام الدین رشدی.
- بیات، بایزید، ۱۳۸۲، *تذکره همایون و اکبر*، به تصحیح: محمد هدایت حسین، تهران: اساطیر.
- بیانی، خانبابا، ۱۳۷۹، *تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه*، ویرایش ۲، تهران: طلوع قلم.
- [بی نام]، ۱۳۳۴، *خلاصه التواریخ (همراه با تاریخ ملا کمال)*، به تصحیح: ابراهیم دهگان، اراک: مطبعه فروردین.
- [بی نام]، ۱۳۶۳، *عالم آرای صفوی*، به کوشش: یدالله شکری، ج ۲، تهران: اطلاعات.
- تاورنیه، ژان باتیست، ۱۳۶۹، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه: ابوتراب نوری، به تصحیح: حمید شیرانی، ج ۴، [بی جا]: سنایی و تأیید.
- ترکمان، اسکندریک، ۱۳۱۷، *ذیل تاریخ عالم آرای عباسی*، به تصحیح: سهیلی خوانساری، تهران: اسلامیه.
- تفرشی، میر محمدحسین الحسینی، ۱۳۸۸، *مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان (شاه صفی)*، ضمیمه *تاریخ شاه صفی*، تصحیح: محسن بهرام نژاد، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- ثواقب، جهانبخش، ۱۳۸۳، «بررسی زمینه‌ها و علل شکل‌گیری شورش علیمردان خان زیگ در قندهار (۱۰۴۷ق)»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، ش ۳ و ۴، بهار و تابستان، صص ۷۵-۴۷.
- ، ۱۳۸۴، «نگرشی بر شورش شیرخان افغان در عصر شاه صفی»، *مجله مطالعات و پژوهشهای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، دوره دوم، ش ۴۰، بهار، صص ۸۹-۱۰۸.
- جباری، هوشنگ، ۱۳۸۴، «قندهار و نقش آن در روابط پرفراز و نشیب میان ایران و هندوستان»، *مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین*، به اهتمام: مقصودعلی صادقی، تبریز: ستوده، صص ۲۲۸-۲۱۹.
- جملی کارری، جووانی فرانچسکو، ۱۳۸۳، *سفرنامه کارری*، ترجمه: عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران: علمی و فرهنگی.

جنابدی، میرزا بیگ، ۱۳۷۸، *روضه‌الصفویه*، به‌اهتمام: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

خافی خان نظام‌الملکی، محمدهاشم، ۱۹۰۹، *منتخب‌اللیاب*، کلکته: بیبلوتیکا ایندیکا.  
خواندامیر، امیر محمود، ۱۳۷۰، *تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*، به‌تصحیح: محمدعلی جراحی، تهران: گستره.

خواندمیر، غیاث‌الدین، ۱۳۵۳، *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*، تصحیح: محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.  
حبیبی، عبدالحی، ۱۳۸۹/۲۰۱۰، *تاریخ افغانستان در عصر گورکانیان هند*، به‌تصحیح علامه رشاد، قندهار: ریاست اطلاعات و فرهنگ.

الحسینی، خورشاه‌بن قباد، ۱۳۷۹، *تاریخ ایلچی نظام‌شاه*، به‌تصحیح: محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

رازی، امین احمد، ۱۳۸۹، *تذکره هفت اقلیم*، به‌تصحیح: محمدرضا طاهری «حسرت»، ج ۲، تهران: سروش.

رای، سوکمار، ۱۳۸۳، *همایون در ایران*، ترجمه: کیوان فروزنده شهرکی، تهران: آرون.  
رربورن، کلاوس میثائیل، ۱۳۸۳، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه: کیکاووس جهان‌داری، تهران: علمی و فرهنگی.

روملو، حسن‌بیک، ۱۳۸۴، *احسن‌التواریخ*، به‌تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.  
رویمر، هانس روبرت، ۱۳۸۰، *ایران در راه عصر جدید: تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰*، ترجمه: آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران.

ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳، *تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه*، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: امیرکبیر.

رئیس‌السادات، حسین، ۱۳۸۴، «تصرف قندهار در دوره شاه عباس دوم»، *مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین*، به‌اهتمام: مقصودعلی صادقی، تبریز: ستوده، صص ۴۶۲-۴۴۵.  
زمجی اسفزاری، معین‌الدوله محمد، ۱۳۳۸، *روضات‌الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، به‌تصحیح: محمدکاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.

سیاقی‌نظام، نظام‌الدین علی شیرازی، ۱۳۹۳، *فتوحات همایون*، به‌تصحیح و تحقیق: حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ اصفهان: قطب علمی مطالعات فرهنگ و تمدن شیعه در عصر صفویه.

سوانخ‌نگار تفرشی، ابوالمفاخرین فضل‌الله الحسینی، ۱۳۸۸، *تاریخ شاه صفی (تاریخ تحولات ایران در سال‌های ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه.ق)*، به‌تصحیح: محسن بهرام‌نژاد، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.

شاردن، جان، ۱۳۷۴، *سفرنامه شاردن*، ترجمه: اقبال یغمایی، تهران: توس.  
شاملو، ولی‌قلی، ۱۳۷۱، *قصص‌الخاقانی*، به‌تصحیح: حسن سادات ناصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

شوشتری، قاضی نورالله، ۱۳۷۷، *مجالس المؤمنین*، تهران: کتابفروشی اسلامیة.  
شیرازی نویدی، عبدی‌بیگ، ۱۳۶۹، *تکمله‌الاخبار*، به‌تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: نی.  
صفوی، سام میرزا، [بی‌تا]، *تذکره تحفه سامی*، به‌تصحیح و مقدمه: رکن‌الدین همایون‌فرخ، [بی‌جا]: علمی.

- غوئی، محمدعارف، ۱۳۵۴، «روابط تجاری افغانستان و هند»، مجله ادب، ش ۴.
- فرشته، محمدقاسم هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۸، تاریخ فرشته، ج ۲ از بابر تا عادل شاهیان، به تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار مفاخر فرهنگی.
- فریر، رانلد، ۱۳۸۰، «تجارت در دوره صفویان»، تاریخ ایران دوره صفویان، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: جامی.
- فریدون‌بک، احمد فریدون توقیعی، ۱۲۷۴ ق، منشآت السلاطین، استانبول: مطبوعه عامره.
- قزوینی، ابوالحسن، ۱۳۶۷، فواید/صفویه، به تصحیح: مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کنبو، محمدصالح، ۱۹۶۸، عمل صالح موسوم به شاه جهان نامه، تحشیه: غلام یزدانی، به تصحیح: وحید قریشی، چ ۲، لاهور: مجلس ترقی ادب.
- لاهوری، عبدالحمید، ۱۸۶۷، پادشاهنامه، به تصحیح: مولوی کبیرالدین احمد و مولوی عبدالرحیم متعلقین، کلکته: کالج پریم.
- مبارک، شیخ ابوالفضل، ۱۳۷۲، اکبرنامه تاریخ گورکانیان هند، چ ۲، به کوشش: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- متی، رودلف پ، ۱۳۸۷، اقتصاد و سیاست خارجی عصر صفوی، ترجمه: حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، ۱۳۶۲، مجمع‌التواریخ، به تصحیح و اهتمام: عباس اقبال، تهران: سنایی و طهوری.
- مستوفی بافقی، محمدمفید، ۱۳۹۰، مختصر مفید (جغرافیای ایران زمین در عصر صفوی)، به کوشش: ایرج افشار با همکاری محمدرضا ابویی مهریزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- منجم یزدی، کمال بن جلال، ۱۳۹۷، زبده‌التواریخ، به تحقیق و تصحیح: غلامرضا مهدوی راونجی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- منشی، محمدیوسف، ۱۳۸۰، تذکره مقیم‌خانی، به تصحیح و تحقیق: فرشته صرافان، تهران: میراث مکتوب.
- منشی قزوینی، بوداق، ۱۳۷۸، جواهرالخبار، به تصحیح: محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- منشی، اسکندربگ، ۱۳۷۷، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به تصحیح: محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- منصوری مقدم، محمد، محمدرضا قلی‌زاده و مجتبی الهی، ۱۴۰۰، «اهمیت استراتژیک قندهار و تأثیر آن بر روابط صفویان با گورکانیان هند (دوره سلطنت شاه عباس اول)»، تاریخ روابط خارجی، س ۲۳، ش ۸۹، زمستان، صص ۱۲۱-۱۳۸.
- میرزا سمیعا، ۱۳۶۸، تذکره‌الملوک، به کوشش: محمد دبیرسیاقی، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
- نصیری، میرزا علی‌نقی، ۱۳۷۱، القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، به تصحیح: یوسف رحیم‌لو، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- نوابی، عبدالحسین، ۱۳۷۷، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، تهران: سمت.

## روابط سیاسی صفویه و گورکانیان هند در عصر شاه صفی □ ۶۱

واله اصفهانی، محمدیوسف، ۱۳۷۲، خلدبرین، به کوشش: میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

-----، ۱۳۸۰، *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (خلدبرین)*، به تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر، ۱۳۸۳، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، به تصحیح: سعید میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هاشمی زرج‌آباد، حسن و علی زارعی، ۱۳۸۴، «تعاملات تاریخی ایران و هند در عصر صفوی»، مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین، به اهتمام: مقصودعلی صادقی، تبریز: ستوده، صص ۹۹۴-۹۷۹.